

خبرهای کمی که ما را می سوزانند، اما خود سوخته نمی شوند!

چای ایرانی برای انبار کردن تولید

می شود!

تابناک - ۳۰ دی ۱۳۸۸

رئیس هیات مدیره سندیکای کارخانجات چای شمال با اشاره به اینکه متوسط فروش چای های صادراتی و مصرفی ایرانی بین ۷ تا ۹ هزار تن در سال است و مازاد تولید چای ایرانی انبار می شود، افزود: با توجه به اینکه طی دو سال اخیر نیز حدود ۲۰ هزار تن چای خشک از موجودی های گذشته صادر شده است در حال حاضر مجموع چای های سازمان چای، تعاون روستایی و چای موجود در کارخانجات حدود ۱۸۰ هزار تن است که فروش نرفته و داخل انبارها باقی مانده است.

نعمت یاورزاده در گفت و گو با ایسنا، با اعلام این مطلب گفت: اگر هزینه های دولتی و بخش خصوصی را که به طور متوسط برای هر کیلو از این چای ها ۱۷۰۰ تومان بوده، در نظر بگیریم برای تولید این مقدار چای خشک باقی مانده در انبارها حدود ۳۳۰ میلیارد تومان هزینه شده است.

یاورزاده با تأکید بر اینکه بازارهای جهانی متقاضی چای ایرانی هستند، ادامه داد: چنانچه ارز حاصله از صادرات چای را برای واردات تخصیص بدهند و این میزان ارز از تعرفه وارداتی معاف باشد حداکثر در زمان ۵ تا ۶ سال معضل چای موجودی ایران حل خواهد شد.

رئیس هیات مدیره سندیکای کارخانجات چای شمال خاطرنشان کرد: از سال ۸۳ که مقداری پول به کشاورزان برای جلوگیری از ورود به باغات داده شد تولید چای در کشور رو به فراموشی رفت البته پس از آن تعاون روستایی برای رفع معضل ناهنجاری در بخش کشاورزی هر ساله به عنوان خرید تضمینی کل برگ سبز کشاورزان را خریداری کرده و با یک قیمت ارزان تر به کارخانجات می فروشد و در مقابل پول این مقدار برگ سبز نیز چای خشک از کارخانجات تحویل گرفته و وارد انبارها می کند.

وی با اشاره به اینکه هیچ برنامه خاصی برای مصرف چای ایرانی در داخل کشور نیست، ادامه داد: تعاون روستایی فقط برای جلوگیری از بحران از سال ۸۳ تاکنون برگ سبز را به صورت تضمینی خرید می کند.

یاورزاده درباره حضور معاون اول رئیس جمهوری در استان های شمالی کشور برای رفع مشکلات چای گفت: معاون اول رئیس جمهوری تصمیم گرفتند که بخشی از

مسئولیت وزرای بازرگانی و جهاد کشاورزی در مواردی مثل تعیین تعرفه واردات، تنظیم بازار و ساماندهی برای تولید به استانداری های استان گیلان و مازندران سپردند که خود به خود این اقدام کار بدی نیست و ما از این تصمیم استقبال می کنیم ولی اینکه در استان چگونه عمل شود بخشی از آن بر می گردد به ما که طرح و برنامه قابل دفاعی داشته باشیم که بتوانیم با منطق از برنامه خود دفاع کنیم اگر دولت براساس همین تصمیمات با برنامه منطقی ما مخالفت کرد آن موقع ما می گوئیم تصمیم درستی نبوده است.

شهر تاریخی ماسوله بی دفاع در مقابل

وقوع سیل

مهرنیوز - ۲۴ بهمن ۱۳۸۸

به گزارش خبرنگار مهر در رشت، دیگر سیل ماسوله به یک تراژدی تکراری تبدیل شده است، دیگر نه تنها از شنیدن خبر اینکه در ماسوله سیل بیاید و علاوه بر تخریب این شهرک تاریخی جهان، جان تعدادی از هموطنانمان را بگیرد، جا نمی خوریم و شوکه نمی شویم، بلکه اگر موعد مقرر فرا برسد و سیل نیاید، برای مردم این منطقه تعجب برانگیز است.

امسال هم وقت وقوع زلزله فرا رسید و مثل هر سال در

ماسوله سیل آمد و متأسفانه جان تعدادی از شهروندان را گرفت، همچنین خسارتهای زیادی به خودروهای پارک شده در مسیر سیل وارد کرد.

عده ای تقصیر را به گردن سازمان هواشناسی می اندازند و اما و اگرهای را مطرح می کنند که مثلاً اگر سازمان هواشناسی از قبل وقوع سیل را به مردم هشدار می داد، از میزان خسارات کاسته می شد و مردم جانیشان را به خاطر سیل از دست نمی دادند.

اما آیا واقعا در استان باران خیزی مثل گیلان به ویژه منطقه ماسوله امکان پیش بینی سیل وجود دارد؟ بله، اما در این صورت مردم به طور دائم باید در آماده باش به سر ببرند.

متأسفانه اراضی بالا دست منطقه سیل خیز ماسوله که در واقع سیل از آنجا منشا گرفته و روان می شود به دلیل از بین رفتن پوشش گیاهی به سادگی دانه های درشت باران را برخورد غلطانده و رفته رفته تبدیل به جریانهای سطحی متشکل از گل و لای و خاشاک می کنند که با پیوستن به یکدیگر سیل را به وجود می آورند.

کوه ها از گیاه عاری شده و هیچ مانعی بر سر راه این جریانات نیست، پس سیل یک بلای طبیعی و غیر قابل پیش بینی و کنترل نیست، بلکه حاصل ندانم کاری و بی اطلاعی عده ای است که از غفلت مسئولان نیز سواستفاده



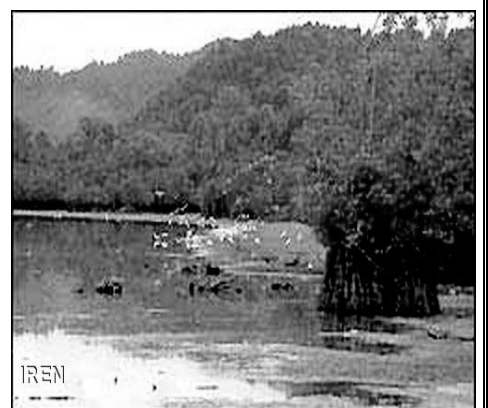
کرده و تنها برای چند سال استفاده از اراضی اکوسیستمهای جنگلی که حاصل میلیونها سال تجربه طبیعت هستند، درختان را قطع کرده و با کاهش نفوذپذیری خاک، اراضی پایین دست را این چنین طعمه سیل و البته طعمه زیاده خواهی خود می کنند و حالا اگر یک راه برای پیشگیری از وقوع هر ساله سیل ماسوله وجود داشته باشد، احیای جنگلهایی است که تا چشم کار می کند پاکتراشی شده اند، تنها پوشش گیاهی است که می تواند با بالا بردن ضریب نفوذ پذیری خاک، علاوه بر تغذیه منابع زیرزمینی آب، مانع از جاری شدن سیل شود.

تالاب پارک ملی بوجاق محل تخلیه زباله

جام جم آنلاین - ۲۶ بهمن ۱۳۸۸

محمد محمدیان در گفتگو با مهر اظهارداشت: بعد از ماجرای شن برداری از پارک ملی بوجاق، این بار نوبت ریختن زباله در مجاور این منطقه است که توسط شهرداری کیشهر انجام می شود. برداشت شن و ماسه بادی از پارک ملی بوجاق در حالی ادامه دارد که این پارک به تازگی به جمع تالابهای عضو کنوانسیون رامسر پیوسته است.

محمدیان افزود: حداقل سه ماه است که توسط شهرداری روزانه چند دستگاه نیشان زباله های جمع آوری شده از سطح شهر بندر کیشهر را در تالاب مجاور پارک ملی بوجاق تخلیه می کنند.



پیش از این نیز برداشت غیر مجاز شن با وسعت بالا از بستر تالاب بوجاق گیلان از سوی شهرداری کیشهر مورد انتقاد بسیاری از اهالی محیط زیست قرار گرفته بود. کارشناسان محیط زیست منطقه معتقدند در اثر خاکبرداری شهرداری محدوده ای با ابعاد یک کیلومتر

طول و عمق ۲.۵ تا ۳ متر شن و ماسه از بستر این تالاب جدا شده است.

این فعال محیط زیست با انتقاد از چنین اقداماتی که منجر به تخریب محیط زیست می شود، گفت: متأسفانه مسئولان محیط زیست استان گیلان و آستانه اشرفیه نیز در این خصوص کوتاهی می کنند و اقدامی انجام نمی دهند.

پارک ملی بوجاق با مساحتی بالغ بر سه هزار و ۲۵۰ هکتار اولین بار در سال ۷۷ با عنوان منطقه شکار ممنوع تحت حفاظت قرار گرفت و در حال حاضر طی مصوبه شماره ۲۳۲ مورخ ۲۱ خرداد سال ۸۱ به مجموعه پارکهای ملی کشور پیوسته است.

روغن زیتونهای وارداتی با تعرفه صفر

درصد از کشور ترکیه به ایران وارد می شود.

خبرگزاری کشاورزی ایران - ۲۸ دی ۱۳۸۸

مدیرعامل کارخانه فرآوری زیتون زنجان در گفتگو با خبرنگار ایانا گفت: روغنهای وارداتی از کشور ترکیه با تعرفه صفر درصد به صورت بسته بندی یا فله ای و با برندهای مختلف وارد کشور می شود.

محمدحسین ابوالفتحی افزود: هرچند روغنهای واردشده به کشور از انواع مختلف و گاهی به صورت تصفیه نشده یا استحصال شده از تفاله زیتون به نام «پومیس» وارد کشور می شود، اما آلودگی میکروبی آنها بعید به نظر می رسد.

واردات با تعرفه کنترل شود

عضو انجمن صنفی صنایع فرآوری زیتون تصریح کرد: نوع روغن زیتون چه از نوع پومیس (pomis) و از نوع بلند (beland) که در ایران به نام روغن خالص شناخته شده اما در واقع مجموعه ای از ترکیب روغنهای زیتون است روی بسته بندی آنها درج شده اما مصرف کنندگان به علت ناآشنایی با زبان انگلیسی از آن بی اطلاع می مانند.

وی خاطرنشان کرد: کنترل واردات نه بر اساس ممنوعیت بلکه باید با نظام تعرفه کنترل و مهار شود.

سه هزار تن روغن مجوز واردات گرفته اند

رئیس انجمن صنفی تولیدکنندگان روغن زیتون کشور به ایانا گفت: کارخانه های روغن کشی کشور سه هزار تن روغن به صورت مجاز و بالک وارد و بسته بندی می کنند و ۷۰۰ تن را بصورت بسته بندی شیشه و مجاز وارد و بقیه

از مبادی غیرمجاز وارد شده و روغنهای غیرقابل مصرف است.

محمدرضا هاتفی افزود: به دلیل عدم رقابت کیفیتی و قیمتی روغن زیتون داخلی با محصول وارداتی تولیدات



داخلی به فروش نمی رسد، این درحالیست که محصول داخلی از زیتون خالص و با کیفیت عالی بوده و روغن زیتون وارداتی با تفاله مخلوط و با قیمت پایین تر در بازار عرضه می شود.

وی بر ضرورت گسترش کشت زیتون در کشور تاکید کرد و اظهار داشت: یکی از راههای خودکفایی در تولید و دسترسی مردم به روغن زیتون سالم توسعه باغهای زیتون است که وزارت جهاد کشاورزی از سال ۱۳۷۲ این طرح را به اجرا درآورده است.

رئیس انجمن صنفی تولیدکنندگان روغن زیتون کشور با اعلام اینکه قابلیت کشت و پرورش درخت زیتون در ۲۴ استان کشور وجود دارد، یادآور شد: تا سال ۱۳۹۴ باغات زیتون باید به ۶۱۵ هزار هکتار افزایش پیدا کند که در حال حاضر ۹۰ هزار هکتار است که باید با تخصیص اعتبارات ویژه و حمایت همه جانبه این مهم تحقق یابد.

فرماندار رودبار گفت: بهره برداری از

آزاد راه قزوین - رشت بدون رفع

مشکل این محور ریسک بسیار بزرگی

است.

رودبارنیوز - ۷ بهمن ۱۳۸۸

ناصر مردانپور پیش از ظهر امروز در جلسه ستاد حوادث غیرمترقبه این شهرستان اظهار داشت: با آغاز بارش برف زمستانی بحث راه و راهداری بسیار حائز اهمیت است. وی از آمادگی ماشین آلات راهداری و امکانات دهیاریها برای بازگشایی مسیر خبر داد و افزود: تمام دهیاریهای

دارای ماشین آلات کاربردی باید با برنامه ریزی بخش‌داری در مواقع ضروری و بحران به یاری اداره راه و ترابری برای بازگشایی محورهای ارتباطی بشتابند .

مردان پور خاطر نشان کرد: پس از بارش برف زمستانی در محورهای کوهستانی و سردسیر رودبار یخبندانی سخت را شاهد خواهیم بود که برای این مشکل اداره راه و ترابری شن، ماسه و نمک را محیا کرده است .

هر ۱۰ سال ۲۴ زبان از بین می‌رود

خبرآنلاین - ۲۵ دی ۱۳۸۸

فرهنگ - یونسکو هشدار داد ۱۹ درصد از زبان‌های تحت خطر دنیا تا ۱۰۰ سال آینده کاملاً از بین خواهند رفت. به گزارش میراث آریا، براساس گزارش اخیر بخش فرهنگی سازمان یونسکو، بنی بر تحت خطر بودن دو زبان بومی منطقه گرینلند، ۱۰ درصد از زبان‌های دنیا تا یک قرن آینده کاملاً منسوخ خواهند شد. طبق بیانیه یونسکو در خصوص زبان‌های تحت خطر جهان، زبان گرینلندی غربی در معرض آسیب و زبان‌های گرینلندی شرقی و شمالی کاملاً تحت خطر نابودی قرار دارند.

پیتر بکر، کارشناس زبان دانمارکی و از فعالان حفظ زبان‌های تحت خطر جهان، با بیان اینکه، زبان‌های مرده باعث به وجود آمدن مشکلات اجتماعی می‌شوند گفت : درحال حاضر نزدیک به ۲۴۰۰ زبان در سراسر جهان رو به نابودی قرار دارند.

وی با اشاره به معضلات اجتماعی به وجود آمده از نابودی یک زبان خاطر نشان کرد: نابود شدن یک زبان به معنای از بین رفتن فهم یک جامعه از ماهیت اجتماعی و زندگی بدون برخورداری از بخشی از هویتشان است.

سازمان یونسکو امیدوار است با توسعه آموزش در میان نسل جوان و فهماندن اهمیت حفاظت از زبان برای آنها، چالش‌های ناشی از نابودی زبان‌های تحت خطر را به حداقل خود در آینده برساند.

بهره‌برداری آزادراه قزوین - رشت

یک‌سال‌ونیم به تعویق افتاد

لاهیگ - ۴ اسفند ۱۳۸۸

مدیرعامل شرکت ساخت و توسعه زیربنای حمل و نقل کشور با بیان این که زمان بهره‌برداری آزاد راه قزوین - رشت یک سال و نیم به تعویق افتاده است، اعلام کرد: این آزاد راه تا پایان امسال مورد بهره‌برداری آزمایشی قرار می‌گیرد. شهرام یارمند در گفت‌وگو با خبرگزاری

ایسنا، با اشاره به این که ۵۰ درصد هزینه ساخت آزاد راه‌ها توسط بخش خصوصی و ۵۰ درصد آن توسط بخش دولتی تأمین می‌شود، اظهار کرد: به دلیل این که میزان اعتبارات سرمایه‌گذاران آزاد راه قزوین - رشت متناسب با پیشرفت کار نبوده است، بهره‌برداری این پروژه به تعویق افتاد. وی، خاطر نشان کرد: بهره‌برداری قطعی آزاد راه‌ها زمانی صورت می‌گیرد که عوارض از ماشین‌ها اخذ می‌شود.

معاون وزیر راه و ترابری، تأکید کرد: تا زمانی که پلیس راه آزاد راهی را تأیید نکند و تحویل نگیرد، به هیچ عنوان افتتاح نمی‌شود، حتی به صورت آزمایشی. یارمند، گفت: سعی بر این است که پلیس راه و اداره کل راه و ترابری قزوین و گیلان و همچنین مهندسان فنی استانداری‌های دو استان پروژه را تحویل بگیرند.

برداشت غیرمجاز شن و ماسه در بندرانزلی

ایرنا - ۵ اسفند ۱۳۸۸

به گزارش ایرنا، برداشته به گونه ای است که در برخی نقاط لوله اصلی گاز از زیر خاک بیرون آمده، اطراف تیرهای برق کاملاً گود شده و در بعضی مناطق به صورت تونلی به زیر آسفالت جاده رسیده است. نماینده اداره گاز شهرستان روز چهارشنبه در جلسه بررسی برداشت غیرمجاز شن و ماسه از اراضی شهرستان گفت: در منطقه علی آباد میزان برداشت شن و ماسه به قدری بوده که ۱۰۰ متر لوله اصلی گاز زیرش خالی شده و مجبور به بستن آن به تیر چراغ برق شده ایم. وی افزود: با وجودی که ما در این خصوص اطلاع دادیم برداشته شبانه ادامه یافته و تاکنون حدود ۴۰۰ کامیون از آن منطقه برداشت صورت گرفته و خطر انفجار لوله گاز را تهدید می‌کند. نماینده اداره برق نیز در این جلسه گفت: در برخی نقاط میزان برداشت به قدری است که تیرهای چراغ برق با خطر افتادن و قطع جریان روبه رو شده است. دادستان شهرستان انزلی با اشاره به اهمیت بسیار زیاد مساله گفت: شهرستان فاقد معدن شن و ماسه است و این مساله موجب می‌شود که برخی افراد اقدام به برداشت شن و ماسه از اراضی ساحلی نمایند.

ابراهیم دوستدار اظهار داشت: این در حالی است که ادارات متولی جلوگیری از این مساله و ابزار لازم نظارتی نداریم. وی با تأکید بر لزوم پیشگیری از برداشت به جای برخورد با آن تصریح کرد: ادارات متولی صدور مجوز مثل محیط زیست، جهاد کشاورزی و غیره باید

زمان صدور مجوز تمهیدات لازم را بیندیشند تا فرد به بهانه ساخت استخر ماهی اقدام به برداشت شن و ماسه و فروش آن ننماید. دوستدار همچنین متذکر شد: گشت مشترک مستمر با حضور ادارات ذیربط می‌تواند از برداشت شن و ماسه جلوگیری کند.

تایید آلودگی برنج های وارداتی هندی

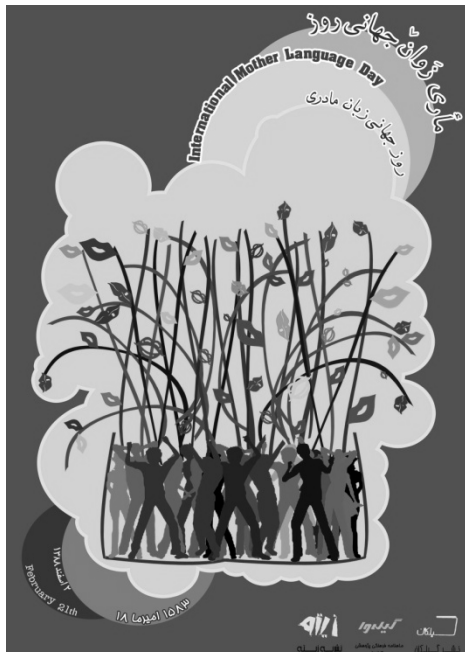
در مجلس

تابناک - ۱۰ اسفند ۱۳۸۸

گزارش کمیسیون کشاورزی آب و منابع طبیعی درباره وضعیت برنج‌های وارداتی با منشاء کشور هندوستان در جلسه علنی امروز دوشنبه مجلس توسط عباس رجایی، رئیس کمیسیون قرائت و طی آن اعلام شد که برنج های هندی آلوده است. گزارش کامل خبر در سایت تابناک موجود است.

بی بی سی همچنین گزارش داد:

بر اساس این گزارش که روز دوشنبه ۱۰ اسفند در جلسه علنی مجلس ایران خوانده شد، مسئولان سازمان استاندارد و تحقیقات استان تهران نمونه هایی از برنج های وارداتی را از سطح شهر خریداری کرده است و پس از آزمایش مشخص شده که سیزده مارک برنج محصول کشور هند، آلوده به فلزات سنگین بوده و در سه مورد آلودگی در حد بحرانی بوده است. در این گزارش همچنین مشخص شده است که آزمایش میزان آرسنیک مواد غذایی وارداتی در برنامه آزمایش های سازمان نظارت بر مواد غذایی وزارت بهداشت نبوده و هیچگونه استاندارد اجباری هم در این زمینه وجود ندارد.



عزاداری باشکوه و بباله زبانه

ماکان طالبی

محرم امسال احساس خاصی داشتم. بی قرار بودم، همین شد که وقتی چند روز قبل از عاشورا در خانواده صحبت شد که عاشورا در رشت نمانیم و به یکی از مناطق اطراف که عزاداری خوبی برگزار می کنند برویم، خوشحال شدم.

روز عاشورا صبح زود خانواده ما به اتفاق خانواده دوست پدرم قصد سفر کردیم. رسیدیم به یکی از خیابان ها که دیگر باید تصمیم می گرفتیم به طرف آقا سید شریف برویم یا ضیابر؟ در جمع ما برای هیچ کس تفاوت نداشت. به همین دلیل یکی از همراهان گفت اول برویم سمت آقا سید شریف و بعد ضیابر. ناخودآگاه و با اطمینان گفتم نه. مستقیم به ضیابر برویم. در جمع از همه کوچکتر بودم. اما بعد از حرفم از سمت پیربازار عازم ضیابر شدیم. احساس خوبی بهم دست داد.

در راه وقتی به روستای نرگستان رسیدیم حس عجیبی داشتم. ناگهان به پدرم گفتم بایستیم. وقتی به اتفاق دوستانمان از ماشین پیاده شدیم تا دلیل ازدحام جمعیت را بفهمیم حدسمان درست از آب در آمد. عده ای دور مسجد ده می گشتند و قمه بر سر وصورت خود می کوفتند. تصمیم گرفتم جلوتر بروم و تماشا کنم. فقط یکی از همراهان موافق بود و با من آمد. هیاهوی زیادی بود. مراسم تمام شد و چندین مرد با عجله از وسط جمعیت بیرون آمده و به خانه های اطراف رفتند. روپوش هایی سفید نشان بود با رگه هایی قرمز رنگ. فکر کردم ماموران هلال احمرند. فرد همراه گفت که اشتباه می کنم. این مردان همان قمه زن ها بودند، کفن نشان بود و آن رگه های قرمز، خون سر و صورتشان بود. جالب اینجا بود که عده ای قمه به دست داشتند و عده ای دیگر چوب. گویی گروه دوم مواظب بوده اند که گروه اول زیاد به خود ضربه نزنند و از حال نروند! داشتیم برمی گشتیم که سوار ماشین شویم. یک مامور پلیس را دیدم که با اهالی گرم گرفته بود! چند قدم جلوتر مامور دوم را دیدیم. حس کردم ناراحت است. از او پرسیدم چرا جلو اینها را نمی گیرید؟ گفت اینها به خودشان لطمه می زنند. و بعضی هم احوال خوبی ندارند! چشم هایش حالت عجیبی داشت. از شدت ناراحتی و درماندگی بود. دیدن این صحنه ها برایم جالب بود، اما ناراحت شدم. من تاکید کرده بودم به ضیابر برویم اما جلوتر حدود یک ساعت پشت ترافیک ناشی از عبور دسته های عزاداری گرفتار شدیم. با اعتراض هایی که شنیدم آن حس خوبی که اول سفر داشتم کمرنگ شد.

بالاخره به مقصد رسیدیم. وقتی شکوه عزاداری و جمعیت مشتاق را دیدم حس شادمانی مربوط به تصمیم گیریم بازگشت. ارزش معطلی را داشت. یک گروه تعزیه هم دیدیم. نزدیکی های ظهر متوجه شدیم داخل یکی از کوچه های نزدیکمان غذای نذری می دهند. ما هم بدمان نمی آمد! رفتم در صف ایستادم. مادرم و دوستش قابلمه به دستم دادند. زیاد خوشحال نشدم. آن را گرفتم اما مطمئن بودم که در ظرف یکبار مصرف نذری می دهند. با این حال وقتی نویتم رسید قابلمه را دادم و در مقابل چند تا ظرف یکبار مصرف پر از غذا داخل قابلمه پس گرفتم! شادمان شدم که حدسم درست بود. برگشتم. مقداری از غذاهای نذری را خوردم. جدا طعم آنها متفاوت از بقیه غذاها است. به سمت رشت برمی گشتیم که در یکی از مناظر زیبای کنار جاده توقف کردیم تا به سراغ بقیه غذاها برویم. کمی جلوتر عده ای دیگر از هموطنان یا شاید هم استانی ها را دیدیم که تقریباً همزمان با ما توقف کردند، غذایشان تمام شد و سوار ماشین هایشان شدند. ما قاشق ها و ظرف های یکبار مصرف را در نایلون ریختیم. با آنکه سلیقه گروه نامبرده در انتخاب مکان صرف ناهار شبیه ما بود اما در مورد زباله های به جا مانده طور دیگری رفتار کردند. متأسفانه همان جا زباله ها را به یادگار باقی گذاشتند. البته شب های قبل هم در شهر چنین صحنه هایی را دیده بودم. با اینکه حجم زباله های مانده در سطح شهر خیلی بیشتر بود اما به هر حال امید داشتم که وقتی عزاداری تمام شود، ماموران زحمتکش شهرداری ظرف های یکبار مصرف کف کوچه ها و خیابان ها را جمع می کنند. در این مورد بیشتر ناراحت شدم زیرا امیدی نداشتم که زباله های کنار جاده جمع آوری شوند.

در جمعمان صحبت از افرادی شد که اینچنین، مناظر طبیعی را تخریب می کنند. دوست مادرم گفت به خاطر همین بود که ما قابلمه آوردیم. در پاسخ گفتم: «ما که ظرف هایمان را جمع می کنیم.» و پاسخ شنیدم که: «مگر آنهایی که ما جمع می کنیم و در سطل زباله می اندازیم، حتی اگر تفکیک هم شوند، به این زودی ها به طبیعت بازمی گردند؟»

اندکی فکر کردم و دیدم که مقدار زباله های تولیدی و توان بازیافت هم در کشورمان قابل مقایسه نیست. ناگهان پوچی شدیدی سراغم آمد. به این نتیجه رسیدم که همان روش سنتی استفاده از قابلمه برای نذری بهتر است. در دهه اول محرم تعداد زیادی از هموطنان بنا به اعتقادشان نذری می دهند. اما خدا می داند که در همین مدت چه مقدار

زباله باقی می ماند و چند درصد آنها بازیافت می شود. متأسفانه مقداری از زباله ها را هم نمی توان به راحتی جمع کرد. با این حال از رفتن به ضیابر و تماشای عزاداری و همچنین تصمیم انتخاب آنجا پشیمان نیستم. در اینترنت می گشتم تا اطلاعاتی در مورد ظرف های یکبار مصرف پیدا کنم. بخش هایی را انتخاب کرده و در ادامه آورده ام.

«طبق پیش بینی کارشناسان محیط زیست در صورتی که روند تولید ظروف پلاستیکی همچنان ادامه داشته باشد در چند سال آینده یک قشر از خاک سطح زمین های کشاورزی کشورمان به این مواد آغشته می شود که می تواند خسارت های جبران ناپذیری به محیط زیست، منابع طبیعی و سلامت مردم وارد کند.»

«الف) چنانچه محتوای درون ظرف دمایی بیش از ۶۵ درجه سانتی گراد داشته باشد ب) با افزایش درصد چربی (چنانچه چربی فاز پیوسته باشد)

میزان مهاجرت شیمیایی افزایش قابل توجهی در ظروف پلی استایرن دارد.»

«به گفته دکتر مهناز قمی، عضو هیات علمی دانشگاه که دکترای شیمی تجزیه دارد، برخلاف تصور عموم ظروف یک بار مصرف اسفنجی (فومی) مواد اسیدی را بیشتر به داخل خود می کشد، بتازگی اتفاق دیگری که در تولید ظروف یک بار مصرف افتاده، رنگی کردن این ظروف است که علاوه بر انتقال مواد تشکیل دهنده پلاستیک، سایر مواد افزودنی شیمیایی را هم به داخل غذا وارد می کند و اثرات سوء بیشتری بر سلامت مردم دارد.»

«معاون غذا و دارو دانشگاه علوم پزشکی اصفهان گفت: ظروف یک بار مصرف گیاهی از نشاسته ذرت اصلاح شده تهیه شده است و باید با فرهنگ سازی جای ظروف قبلی را بگیرد. این ظروف عاری از هر گونه اثرات مضر و عکس العمل های شیمیایی در تماس با مایعات و غذاهای داغ و مقاوم در برابر حرارت است.

وی با بیان اینکه ظروف یک بار مصرف پلاستیکی کمتر از این مزایا برخوردار است، گفت: انتظار می رود با توجه به مزایای ظروف گیاهی دستگاه های دولتی، خصوصی، بیمارستانها و دیگران برای حمل مواد غذایی کارکنان خود از این ظروف استفاده کنند.

زمان برگشت ظروف پلاستیکی یکبار مصرف به طبیعت ۳۰۰ تا ۵۰۰ سال است، اما این زمان برای ظروف یک بار مصرف گیاهی پنج تا شش ماه بدون هیچ آسیب زیست محیطی می باشد.»

دیلمان نام بخشی کوهستانی از سرزمین گیلان است و در تاریخ نام مردمان و طایفه ای که در آن زندگی می کردند دیلمی آمده، گیلان هم در روزگاران گذشته به بخش جلگه ای گیلان کنونی گفته می شد. گیلان و دیلمان با وجود مسائل داخلی همیشه در برابر خارجیان از سرزمین همدیگر دفاع می کردند، - این نشان می دهد هر دو قوم در اصل یک قوم بودند- و چون دارای مردمی دلاور بودند و سرزمین آن ها هم توانایی دفاعی بهتر به آنان می داد، اکثرا این قوم استقلال خود را حفظ می کرد. از پیش از هخامنشیان تا صفویه، بیشتر مواقع این قوم مستقل زندگی می کرد و سرداران و شاهان بسیاری را شکست دادند، بخصوص این قوم در برابر سرداران صدر اسلام دفاع جانانه ای کرد، از مسلمین تنها کسانی که توانستند در این ناحیه نفوذ کنند سادات علوی بودند که از ترس اذیت و آزار خلفای اسلامی به کوهستان های گیلان و طبرستان پناه بردند و اسلام به دست ایشان از راه تبلیغ در این سرزمین ها انتشار یافت. البته مسلمان شدن گیلانیان در آن زمان می توانست یک ترفند باشد، چون مسلمان نبودند سرزمینشان به دارالحرب معروف بود، یعنی سرزمین دشمن، مسلمانان به آنان می گفتند کفار و خلفا به راحتی بر علیه این کفار اعلام جهاد می دادند. مسلمان که شدند از این همه جنگ دائمی با خارج رهایی یافتند، چون دیگر مسلمان بودند و خلفا علیه مسلمانان نمی توانستند اعلام جهاد کنند. ایده این کار با داعی کبیر بود و اکثر افراد سرشناس گیلان و مازندران در خدمت او بودند. من جمله مردآویج بن زیار، ماکان بن کاکای، اسفارین شیرویه و هم چینی علی بویه ماهیگیر.

ماجرا از اسفار شروع شد، وی علیه داعی صغیر در سال ۳۱۶ ه.ق شورش انجام داد و به همراهی امیر نصر سامانی داعی صغیر را کشت و گرگان و طبرستان و ری و قزوین را در اختیار گرفت. ماکان هم به طرف خراسان فرار کرد. اسفار چون مسلمان نبود نسبت به اتباع مسلمان خود سختگیری می کرد و مردآویج و تنی چند از دیگر سردارنش هم مسلمان بودند از این بی عدالتی رنج می بردند. سرانجام مردآویج با دشمن اسفار متحد شد و شورش علیه او انجام داد و اسفار را کشت.

ماکان نیز از خراسان پیش وی رفت و در خدمت او در

آمد، مردآویج ماکان را از جانب خود به حکومت گیلان و طبرستان مامور گردانید. ولی ماکان علیه وی شورش کرد و نهایتاً شکست خورده و به خراسان فرار کرد. در این زمان قلمرو مردآویج از یک سو به قلمرو سامانیان و از سوی دیگر به قلمرو خلیفه مجاور بود و به سبب پیروزی هایش و ثروتی که نصیب سرداران می شد، سرداران گیلان از هر طرف دور او جمع می شدند. وی در ادامه همدان و اصفهان و اهواز را در جنگ از خلیفه گرفت و در نهایت برای این که صلح شود به خلیفه وعده ۲۰۰۰۰۰ دینار مالیات سالانه داد و این ولایات را حفظ کرد. در ۳۲۱ هم سامانیان گرگان را از آن خود کردند. لیکن او نخواست خود را درگیر جنگ با سامانیان کند و با آنها صلح کرد و گرگان را به آنان واگذاشت. ماکان در این زمان در پناه سامانیان بود و چون سامانیان مردآویج صلح کرده بودند، وی دیگر نمی توانست قدرتی به دست آورد. در اینجا بود که همراهانش وی را ترک گفتند. از جمله این افراد پسران ماهیگیر بویه بودند که به همراه افراد خود پیش مردآویج رفتند. مردآویج هم با آنان به خوبی رفتار کرد و هر کدام را بر بخش های مهمی از قلمرو خود برای حکمرانی فرستاد. من جمله علی را به ری فرستاد. علی پس از این که به ری رسید، با مردم مهربانی کرد و همه از او راضی و خشنود بودند. به این منوال گذشت تا این که چند تن از سرداران مردآویج که ناراضی بودند و پولشان را نگرفته بودند و از نزدیکان مردآویج بودند پیش علی رفتند. مردآویج نامه به علی فرستاد که با آنان خوب رفتار نکند ولی علی با آنان به خوشی رفتار کرد. این جا بود که اختلاف بین پسر زیار و پسر بویه شروع شد و مردآویج قصد از بین بردن علی را کرد. علی با ۹۰۰ نفر به سمت اصفهان رفت. در جنگ بین او و حاکم اصفهان، با این که تعداد افرادش در برابر ۱۰۰۰۰ سپاهی طرف مقابل خیلی کم بود، لیکن پیروز شد، بخصوص که پیش از جنگ تمام سربازان گیلانی حاکم، پیش علی رفتند. به این ترتیب در ۳۲۱ به اصفهان مسلط گشت. پس از چند جنگ علی فارس را در اختیار داشت و مردآویج ری را. در این زمان هر دو به ظاهر طرف خلیفه بودند. مردآویج لشکری به سمت اهواز فرستاد تا ارتباط علی با خلیفه را قطع کند. ولی خلیفه از هیچکدام این ها راضی نبود و لشکری به سمت اهواز روانه کرد و مردآویج را شکست داد. علی که این زمان دید هر دو دارای دشمن مشترک هستند، به مردآویج پیشنهاد صلح داد. مردآویج هم به شرط این که علی او را بر خود حاکم

بداند این پیشنهاد را پذیرفت. علی نیز، حسن برادر خود را به عنوان گروگان با هدایایی نزد مردآویج فرستاد. مردآویج در ۳۲۳ به دست غلامان خود در حمام کشته شد. پس از قتل مردآویج، وشمگیر برادرش جای او را گرفت. حسن در این زمان توانست فرار کند و پیش علی برود. مردآویج دیگر نبود و فرصت دوباره ای نصیب علی شد، علی و حسن به تدریج توانستند اصفهان، قم، کرج، کاشان، همدان و ری را بگیرند و از آن سو علی سواحل خلیج فارس را فتح کرد. در نتیجه نواحی جنوبی و بنادر و فارس تحت تسلط ابولحسن علی بن بویه درآمد و عراق عجم مطیع ابو علی حسن بن بویه شد. علی و حسن این ممالک را بین خود تقسیم کردند. در این زمان احمد به حد رشد و کفایت رسیده بود، برای این که وی هم سرزمینی تحت فرمان خود داشته باشد، لشکری آراسته و او را رهسپار کرمان کردند. او کرمان را فتح کرد. در حین نبرد نیز دست چپش چنان ضربه دید که مجبور به قطع آن شدند، یک انگشت از دست راستش را نیز از دست داد.

در همین زمان، بریدی یکی از افراد صاحب نفوذ در دستگاه خلیفه، به امیرالامراء خلیفه، ابن رائق، ۲۰۰۰۰ دینار رشوه داد و در عوض جمع آوری مالیات اهواز را عهده دار شد، پس از این که مالیات را گرفتند، او از ارسال آن به بغداد، تختگاه خلیفه، خودداری کرد. ابن رائق هم سردار خود، بجکم را به اهواز فرستاد، بجکم اهواز را گرفت و بریدی به آل بویه پناه برد. سپس به علی پیشنهاد فتح عراق عرب را به علی داد. علی هم به احمد ماموریت داد که به همراهی ابوعبدالله بریدی به سمت بغداد بروند. بجکم از اهواز به طرف بهبهان رفت که راه آنان را سد کند، ولی از احمد بویه شکست خورد و خوزستان را تخلیه کرده برای مدد جستن از ابن رائق، به سمت بغداد عقب نشینی کرد. احمد خوزستان را به صورت کامل فتح کرد ولی بریدی که فقط در پی منافع خودش بود از پیش احمد بویه فرار کرد و با بجکم دست به یکی نموده و اهواز را پس گرفت. علی از فارس برای برادرش کمک فرستاد و احمد مجدداً اهواز را گرفت و بریدی به بصره منهزم شد. ابن رائق ماموری نزد بجکم فرستاد و دستور جنگ مجدد علیه احمد بویه را داد و به وی قول داد که اگر احمد را شکست دهد، وی را حکمران منطقه واسط خواهد کرد، ولی بجکم که به فکر تسخیر جایگاه امیرالامرائی ابن رائق بود، نپذیرفت و سربه شورش گذاشت. ابن رائق با بریدی ساخت و به او وعده حکومت

بر واسط را داد. بریدی هم قبول کرد، ولی بجکم به سهولت بریدی را شکست داد. واسط در دست بجکم بود، بجکم خیال فتح بغداد را داشت به همین خاطر از بریدی عذرخواهی کرد و به او وعده داد که اگر بغداد را فتح کند، واسط را در اختیارش خواهد گذاشت.

در این زمان اوضاع دربار خلیفه به شدت مشوش بود، وزیر و امیرالامراء در جنگ و نزاع آشکارا می خواستند دست همدیگر را در کارها کوتاه کنند. امیرالامراء، وزیر را از سر راه خود برداشت ولی بالاخره بجکم بغداد را فتح کرد و به زور خود را امیرالامراء کرد، ابن رائق از بغداد فرار کرد ولی دوباره بازگشت و در جایی پنهان شد و بالاخره زمانی که خلیفه و بجکم برای سرکوب شورش موصل رفته بودند از خفا بیرون آمده و به کمک یارانش به جایگاهی رسید، ولی با خلیفه صلح کرد و در نهایت حاکم سرحدات در همسایگی با روم شد. در این زمان بجکم، بریدی را وزیر خلیفه کرد، حکمرانی واسط را به او داد و دخترش را به عقد خود درآورد و هر دو این ها در فکر این بودند که به سرزمین های تحت تسلط بویگان حمله برند.

پس از آن طی کشاکش هایی در دربار خلیفه، سرداری به نام توزون قدرت یافت و امیرالامراء شد و خلیفه را کور کرد و مستکفی را به جای او در مقام خلافت گذاشت. در این بین احمد یک بار می خواست با پشتیبانی بریدی به بغداد حمله کند ولی بریدی بر خلاف قولش وی را پشتیبانی نکرد و احمد شکست خورد. دو سال پس از قدرت یافتن توزون، وی مرد و اوضاع دربار خلیفه به هرج و مرج کشیده شد. والی واسط خود را تحت اطاعت احمد بویه در آورد و او را که حاکم اهواز بود واداشت تا به بغداد حمله کند. احمد بویه هم در ۱۱ جمادی الاولی ۳۳۴ بدون جنگ بغداد را فتح کرد. خلیفه حالا تحت کنترل ۳ برادر گیلانی قرار داشت، از ترس جانش و سلطنتش به احمد لقب معزالدوله، به حسن رکن الدوله و به علی عمادالدوله را داد.

از این تاریخ دیگر سلاطین تحت تسلط همه جانبه برادران بویه بودند و چون این بویگان شیعه بودند هیچ احترامی نسبت به خلیفه سنی مذهب قابل نبودند. نزدیک به یک ماه و نیم پس از دستیابی احمد به دارالخلافة، مستکفی را دو نفر از روسای دیلمی از قصرش عمامه به گردن تا خانه احمد کشیدند و او را از خلافت برداشتند و زندانی کردند و پس از این که وی را کور کردند جانشینی برای وی انتخاب کردند و حتی به جانشینش اجازه ندادند که

برای خود وزیری انتخاب کند، از املاک هم فقط در این حد که کفایت معیشتش را بکنند برای وی گذاشتند. احمد می خواست که خلافت را به یکی از علویان بسپارد، ولی مشاورانش صلاح را در این کار ندیدند و وی نیز به حرف آنان گوش داد.

در ۳۳۴ بین احمد و ناصرالدوله حمدانی جنگ در گرفت و در نهایت احمد پیروز شد، در ۳۳۶ احمد بصره را از دست ابوالقاسم پسر ابو عبدالله بریدی گرفت. در همین سال به خوزستان برای ملاقات علی رفت و در ارجان او را ملاقات کرد و در مقابل او بر زمین بوسه داد. علی هم به محبت تمام او را به بغداد برگرداند. در ۳۳۷ احمد به موصل حمله کرد و ناصرالدوله که تاب مقاومت نداشت به نصیبین گریخت و موصل مسخر دیالمه شد، در همین زمان حسن با وشمگیر - برادر و جانشین مردآویج بن زیار - و منصور بن قراتکین و همچنین لشکری از خراسان می جنگید، ناچار احمد با ناصرالدوله صلح کرد و لشکر را به ری برای کمک به برادر فرستاد.

معزالدوله که در ۳۳۴ بر بغداد مسلط شد تا ۳۵۶ یعنی سال وفاتش که قریب ۲۲ سال باشد، کاملاً بر دارالخلافة مسلط بود و در این مدت چند بار اطراف عراق عرب از حدود آذربایجان و الجزیره تا سواحل خلیج فارس و عمان لشکرکشی کرد و در غالب این جنگ ها هم فاتح بود. از مهم ترین فتوحات احمد فتح ناحیه عمان در تاریخ ۳۵۵ که آن را به یاری برادرزاده خود عضدالدوله مسخر و به ممالک آل بویه ضمیمه کرد.

در مدت حکومت احمد بر عراق و نواحی دیگر، شیعیان از حالت زندگی سخت بیرون آمدند و تحت حمایت امیران دیلمی شدند. حتی احمد در ۳۵۱ امر داد که بر سر در مساجد بغداد لعن معاویه و غاصبین حق آل علی را نوشتند و مردم را واداشت که در دهم محرم به اقامه تعزیه داری شهدای کربلا قیام نمایند و این کار را با شکوه فراوانی انجام داد.

از پسران بویه، ابولحسن علی عمادالدوله از همه زودتر وفات یافت و او که در شیراز مقیم بود چون پسری نداشت در مرض موت از برادرش حسن خواست که پناه خسرو - پسر حسن - را به فارس روانه کند تا جانشینش گردد. وی در جمادی الاخری سال ۳۳۸ مرد و پناه خسرو پسر حسن با لقب عضدالدوله بر تخت عمویش تکیه زد. علی چون که برادر بزرگ بود نسبت به دو برادر دیگر جایگاه ریاست داشت و همیشه آنان به وی احترام می گذاشتند و در واقع همین اتحاد بین آنان بود که آنان را

فاتح آن همه بلاد کرده بود.

وقتی که علی مرد، ریاست و امیرالامرای به حسن رسید، در این زمان پناه خسرو ۱۳ سال داشت، حسن و احمد برای این که وی در شیراز به مشکلی برنخورد و کسی با سلطنت وی مخالفتی نکند، کمال یگانگی را به خرج دادند، احمد وزیر دانای خود را با سپاهیانی به شیراز فرستاد و حسن هم شخصاً از ری به شیراز رفت و نه ماه در آنجا ماند و پس از این که اطمینان حاصل کرد به ری بازگشت.

احمد در ۳۵۶ مرد و جانشین احمد، پسرش عزالدوله بختیار بود. در اواخر ۳۶۵ که حسن عمرش به هفتاد رسیده بود مریض شد و به اصرار وزیرش به اصفهان حرکت کرد تا با پسر ارشد خود عضدالدوله که از او به علت لشکرکشی به عراق - قلمروی عزالدوله، جانشین احمد و پسر عمومی عضدالدوله خسرو پناه - راضی نبود، خسرو پناه که می ترسید به علت این اختلافات، ولایت عهدی را از دست بدهد، وزیر پدر را واسطه قرار داد، وزیر هم همه چیز را به خوبی فیصله داد و مجلس مهمانی برگزار کرد و در این مجلس رسماً اوشجاع پناه خسرو عضدالدوله را ولیعهد و وارث ملک خویش معرفی نمود و همدان و ری و قزوین و نواحی مجاور آنها را به پسر دیگر ابولحسن علی فخرالدوله و اصفهان را به پسر سوم ابومنصور بویه مویدالدوله واگذاشت و به این دو فرزند نصیحت کرد از دستورات عضدالدوله پیروی کنند. رکن الدوله سپس از اصفهان به ری برگشت و در محرم ۳۶۶ در آنجا جان سپرد.

حسن پسران خود را به یگانگی نصیحت کرده بود ولی در حقیقت تمام ممالک آل بویه را به خسرو پناه واگذاشته بود لیکن پس از مرگ او به علت اختلافاتی که از یک طرف بین پسرانش روی داد و از طرفی دیگر در نتیجه کشمکش بین عضدالدوله و پسرعمویش عزالدوله از قبل از مرگش وجود داشت، رشته پیوستگی ممالک دیالمه از هم گسیخت و متصرفات پسران بویه به سه قسمت عمده تقسیم شد و همین تقسیم مقدمه بروز یک سلسله جنگ های داخلی بین فرزندان حسن و احمد و اولاد ایشان گردید که جز ضعف و خانمان براندازی نتیجه دیگری نداد و اسباب انقراض ایشان را به سرعت مهیا ساخت.

آل بویه پس از حسن و احمد در حقیقت به سه شعبه اصلی تقسیم می شود که به این قرار است:

۱- دیالمه فارس، یعنی عضدالدوله خسرو پناه، جانشین علی

گیلک زنده است

مهاجر معتمدی لشت نشایی

تلاش کرد، در صحنه ماند، پا پس نکشید و نخواهد کشید. ما اکنون در مرحله جدیدی هستیم. مرحله جدیدی که شاید نوعی گذار باشد. باید قدمی رو به جلوتر برداشت و فعالیت را محدود به همین سطح نکرد. در این گذار نیاز به راه کارهای تازه تری هست. راه کار هایی که به گسترش زبان گیلکی و آگاهی از این مسئله که هویتی به نام گیلک وجود دارد، زنده است و زندگی می کند، کمک کند. به نظر می رسد در این شرایط خاص، در این گذار از من گیلکم به ما گیلکیم نیاز به تشکیل کارگاه های آموزشی زبانشناسی در نهاد هایی مانند خانه فرهنگ، دانشگاه گیلان و ... باشد. کارگاه های آموزشی ای که به صورت تخصصی زبان گیلکی را آموزش دهند (زیرا هنوز بسیاری از ما نیاز داریم این زبان را بشناسیم و تعلیم ببینیم همان گونه در مدارسمان فارسی را آموختیم) و بشناسند و به دلیل اینکه زبان از مولفه های اصلی هر هویت و نقطه مشترک هر قوم می باشد منجر به شناخت هویت و بازیابی آن شود.

قومی به نام گیلک وجود دارد، هویت و تاریخ دارد، سال شماری و تقویم دارد، این قوم آماده است و آمده است و تلاش می کند تا زندگی بهتر را برای خودش فراهم سازد. قوم گیلک پا پس نکشیده و نخواهد کشید.

چاپ شده در زیت - نیم شماره دوم



شاید اگر قدیم تر ها بود صحبت کردن به زبان گیلکی و داعیه گیلک بودن نیاز به اعتماد به نفس بالایی داشت و جسارت زیادی را می طلبید. زبان فارسی زبان رسمی ایران بود و در مدارس و دانشگاه ها تدریس می شد (گرچه هم اکنون هم می شود) و قوم گیلک یا به عبارتی دیگر مردم سواحل جنوبی دریای کاسپین تحت تاثیر جو حاکم حتی با فرزندان خود به فارسی حرف می زدند. تلاش هایی که صورت می گرفت به خصوص از جانب نشریه گیله وا و قبل از آن دامون، همگی تحت شعاع قدرت دولت مرکزی و زبان رسمی آن - فارسی - قرار گرفته بودند. اما این تلاش ها با وجود موانعی که بر سر راه بود ادامه یافت و در طول زمان با شکل گیری نهاد هایی در خانه فرهنگ - کانون گیلانشناسی - که شامل جلسات شعر و داستان گیلکی می شد رنگ و بوی دیگری به خود گرفت. ادبیات گیلکی مکتوب شد و دو مجموعه داستان گیلکی (پله برفی سال و بنفشه گول) و چندین و چند مجموعه شعر گیلکی به چاپ رسید.

حال این سیر در حال تداوم است، با نیروی بیشتر و اکثرا جوان، که به حفظ و ترویج زبان گیلکی و تلاش برای نمایاندن هویت گیلکی به قوم گیلک مشغولند. اکنون این تلاش ها فقط محدود به گیله وا و خانه فرهنگ نمانده است، نیناکی و زیت به طور مستمر و علیرغم مشکلات

فراوان به فعالیت جدی درباره ی مسائل مربوط به زبان گیلکی و هویت گیلک پرداختند و می پردازند، همایش های نقد و بررسی شعر گیلکی برگزار می شود، آتش نوروژیل پا می گیرد و ... روند مذکور در دنیای اینترنت هم در حال گسترش است. تعداد مقاله های ویکی پدیای گیلکی از مرز پنج هزار مقاله گذشته و ده ها وبلاگ و سایت گیلکی به وجود آمده است. همه و همه ی اینها بیانگر این واقعیت غیر قابل انکار هستند که قوم گیلک به خود آمد،

۲- دیالمه عراق و خوزستان و کرمان، یعنی عزالدوله بختیار، پسر و جانشین احمد و جانشینانش

۳- دیالمه ری و همدان و اصفهان، یعنی مویدالدوله جانشینانش

آل بویه با همسایگان خود می جنگید و اغلب پیروز می شد، بر اساس برخی اسناد، آنها تبار خود را به بهرام چوبینه و بر اساس روایات دیگری آنان تبار خود را به شاهنشاهان ساسانی می رساندند و می خواستند مانند زیاریان شاهنشاهی از دست رفته ایران را زنده کنند. البته اکثر این سلسله ها برای جذب مردم نسب خود را به ساسانیان می رساندند. بویگان دل بسته افکار و عقاید و سنت های از دست رفته و باستانی ایران بودند و از طریق آشتی دادن سلطنت ایرانی با خلافت اسلامی، می کوشیدند شاهنشاهی را احیا کنند. عضدالدوله دیلمی، نخستین فرمانروای ایران بود که بعد از اشغال ایران توسط اعراب خود را شاهنشاه نامید. در دوران آنان بسیاری از فرهنگ های باستانی زنده شد. آنان با شکست دادن خلیفه در حقیقت امپراتوری اسلامی را شکست دادند و می توان نتیجه گرفت این جنگ که از صدر اسلام بین گیلان و مهاجمین بود در نهایت به کجا رسید، با این که بویگان از گیلان برخاسته بودند، ولی بر آن تسلط نداشتند و فرمانروایی نمی کردند ولی همیشه می کوشیدند تا نفوذ خود را در آن حفظ کنند. قدرت یافتن این برادران باعث شد که تغییرات عمده ای صورت بگیرد، بخصوص در بحث شیعه و سنی. در سال ۴۲۰ سلطان محمود غزنوی با گشودن ری، بازماندگان دربار بویه ای ری را به زیر فرمان خود درآورد و آل بویه به کلی نابود شد.



منابع:

۱. نگاهی به گیلان زمین، قربان فاخته
۲. تاریخ گیلان پس از اسلام، قربان فاخته
۳. تاریخ ایران، از آغاز تا انقراض ساسانیان، از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه، بخش دوم، عباس اقبال آشتیانی.

اولین سالگرد احمد عاشورپوره و من حدوداً یک ساله که شناختمش. شاید خیلی دیگه از جوونای ۱۹، ۲۰ ساله‌ی ما حتی اسم احمد عاشورپور به گوششون نخورده باشه. اما می‌دونید چیه که برام جالبه؟! بعد از اینکه با احمد عاشورپور و ترانه‌هاش آشنا شدم، دیدم خیلی از ترانه‌هاش رو از قبل از زبون بقیه شنیدم که می‌خوندن. مثلاً تو گروه کوهنوردیمون خیلی‌ها ترانه‌های عاشورپور می‌خوندن و هنوزم می‌خونن. من قبل از اینکه احمد عاشورپور رو بشناسم، خیلی از ترانه‌هاشو حفظ بودم.

این موضوع منو به فکر واداشت و باعث شد به این نتیجه برسم که: احمد عاشورپور نموده، همیشه با ماست، هم خودش و هم ترانه‌های زیبا و موندگار. چه ما اسمشو بدونیم، و چه ندونیم، عاشورپور با ترانه‌های مردمش در بین مردم جاودان خواهد بود.

کوتاه از زندگی احمد عاشورپور

احمد عاشورپور، خواننده، آهنگساز و ترانه‌سرای گیلانی در ۱۸ بهمن ۱۲۹۶ در غازیان بندرانزلی به دنیا آمد.

کودکی و درس و مدرسه

در کودکی، پدرش به رسم و سنت آن زمان، او را راهی مکتب کرد. دو سال بعد، پدرش او را به مدرسه فرستاد. آنجا از او امتحانی گرفتند تا معلوم شود که باید در کدام کلاس بنشیند. او در فارسی و قرائت از حد کلاس سوم بالاتر و در ریاضی از حد کلاس دوم پایین‌تر بود. به همین دلیل او را در کلاس دوم نشانند.

چون عاشورپور صدای خوبی داشت، گاهی در کودکی نوحه‌خوانی می‌کرد. اما اولین بار در دبیرستان بود که متوجه شد صدای خوبی دارد.

هنگامی که در دبیرستان فردوسی مشغول تحصیل بود، یک روز که معلم غایب بود و عاشورپور مبصر کلاس بود، هر کاری که می‌کرد نمی‌توانست کلاس را آرام کند، تا این که یک دفعه شروع به خواندن کرد و ترانه‌ای را خواند که آن روزها در کشور بسیار معروف بود. همان طور که می‌خواند، کلاس هم کم‌کم آرام شد و همه نشستند و به ترانه‌ی او گوش دادند. وقتی خواندن تمام شد، بچه‌های کلاس بر سر عاشورپور ریختند و او را

روی دست بلند کردند. این امر باعث شد که عاشورپور تشویق به خواندن شود.

شروع به خوانندگی

هنگامی که عاشورپور دبیرستان را به اتمام رساند، به دانشگاه تهران رفت و در دانشکده‌ی فنی ثبت نام کرد. اما وقتی که فهمید دانشکده‌ی کشاورزی شبانه‌روزی است، رشته‌اش را عوض کرد.

فعالیت‌های هنری در دانشکده‌ی کشاورزی بسیار رونق داشت، و در یکی از آن برنامه‌ها عاشورپور ترانه‌ای گیلکی خواند که دانشجویان خوششان آمد. یکی از همکلاسی‌های عاشورپور که در رادیو ویولن می‌زد، پیشنهاد داد که آن ترانه در رادیو اجرا شود. آن زمان، رادیو به تازگی در ایران راه افتاده بود.

در سال ۱۳۲۰ جمشید کشاورز که موسیقی‌دانی معروف بود، برای ابوالحسن صبا نامه‌ای نوشت و عاشورپور را به عنوان خواننده‌ای معروف به رادیو معرفی کرد. در آن زمان عاشورپور با مرتضی محجوبی و حسین تهرانی همکاری می‌کرد.

صدای عاشورپور، اولین بار در سال ۱۳۲۲ از رادیو پخش شد. او با رادیو دو دوره به همکاری پرداخت: بین سالهای ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ و ۱۳۳۶ تا سال ۱۳۳۸.

زندگی اجتماعی و سیاسی

عاشورپور به خاطر عقاید انسان‌دوستی و برابری‌خواهی خود، به کومونیست متمایل شد و در سال ۱۳۲۲ در حزب توده به عضویت درآمد.

عاشورپور سفری به اروپای شرقی داشت که پس از بازگشت، با آن که سفرش با اجازه‌ی دولت و گذرنامه و مجوز رسمی بود، به دو سال زندان محکوم شد. پس از آزاد شدن، در دادگاه نظامی به حبس تأدیبی محکوم شد و وزارت کشاورزی نپذیرفت که به او شغلی بدهد. در همان زمان ساواک به تمام اداره‌ها اطلاع داده بود که نباید به عاشورپور پست‌های مهم بدهند.

سرهنگ علوی کیا که عضو افتخاری انجمن ملی موسیقی ایران بود، در شرکت راهسازی جان مولم، کاری برای عاشورپور دست و پا کرد. بعد از آن که باقر پیرنیا استان‌دار فارس شد، امور آبیاری فارس را به عاشورپور

واگذار کرد. در حال بستن قرارداد بودند که اخطار ساواک رسید!

مدتی بعد وقتی که پیرنیا استان‌دار خراسان شد، عاشورپور را نیز به همراه خود برد.

پس از انقلاب نیز عاشورپور به عنوان مدیرعامل کشت و صنعت دشت مغان انتخاب شد. اما در دولت موقت انقلاب، بعضی‌ها گفتند که: «چرا در آذربایجان، رئیس سازمان باید گیلک باشد؟» و بعد از آن بود که مهندس عاشورپور، مدیر کشت و صنعت سپیدرود شد. در آنجا نیز مشکلاتی پیش آمد و عاشورپور مجبور شد که از ایران خارج شود و ۱۵ سال در اروپا زندگی کند.

موسیقی عاشورپور

آهنگ‌ها و ترانه‌هایی که عاشورپور خوانده است، تنها گیلکی نیستند. بعضی از کارهای عاشورپور، موسیقی ملودی رومانی، لهستان یا مجارستان است که عاشورپور روی آنها شعر گیلکی و گاهی شعر فارسی گذاشته است. به همین خاطر گفته‌اند که عاشورپور پدر موسیقی فولکلور گیلکی است. کارهای عاشورپور بیشتر مدرن است تا فولکلور. کار او از موسیقی اروپای شرقی بسیار تأثیر گرفته و او در سبک خود از ریتم والس هم استفاده کرده است.

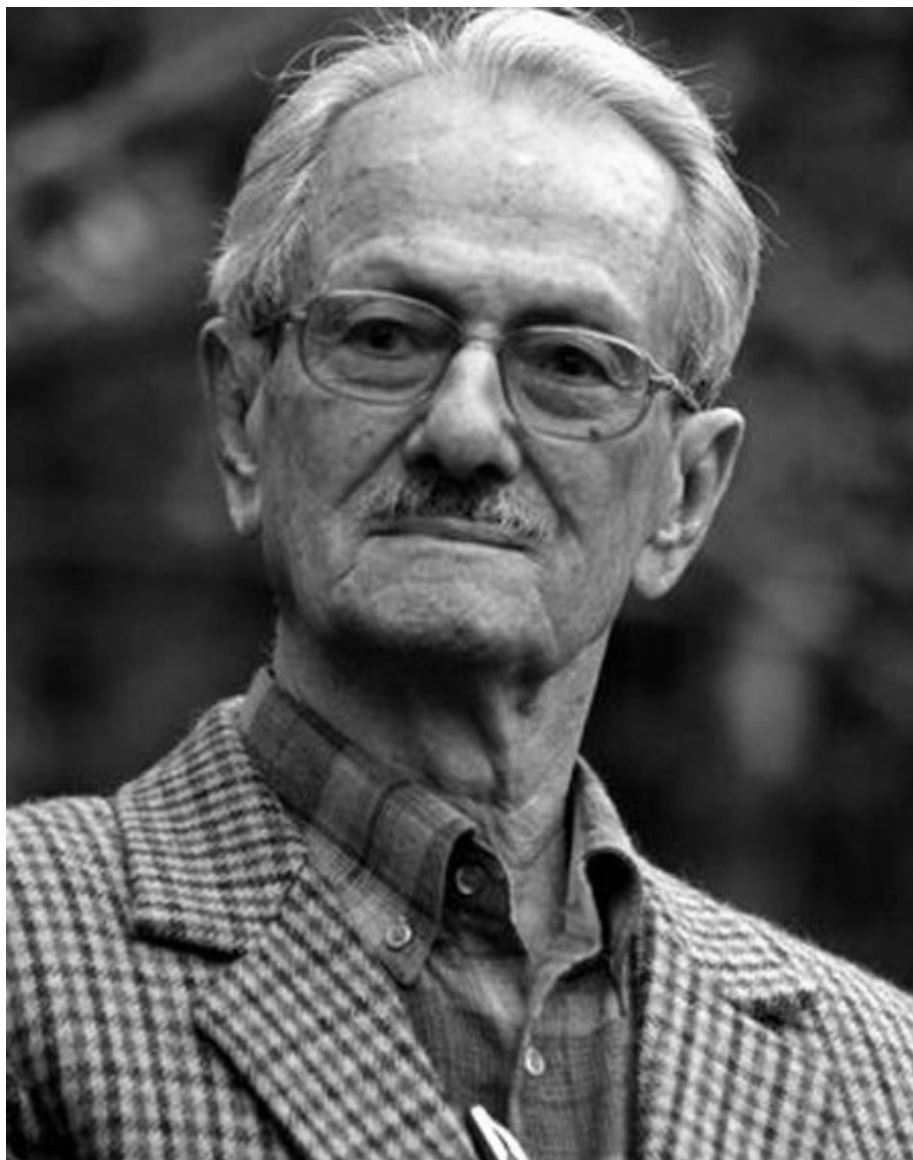
از میان خوانندگان گیلکی، عاشورپور از همه قدیمی‌تر است و اولین کسی است که آهنگ‌ها و ترانه‌های گیلکی را خوانده است. او حدود ۶۰ آهنگ ضبط کرده، که شعر و آهنگ بیشتر آنها را خود ساخته است.

در سال ۱۳۸۳ با گروه نکيسا در رشت به روی صحنه رفت و با بابک ربوخه (سرپرست گروه نکيسا) آهنگ-های خود را بار دیگر برای مردم اجرا کرد.

سرانجام پس از دو ماه بستری بودن در بیمارستان جم به خاطر کهولت سن و عفونت ریه، در ۲۲ دی ماه ۱۳۸۸ در همان بیمارستان، دار فانی را وداع گفت و در زادگاهش غازیان به خاک سپرده شد.

کوتاه از مصاحبه با احمد عاشورپور (به بهانه‌ی روز جهانی زبان مادری)

احمد عاشورپور در جواب به یکی از سؤالات خبرنگار می‌گوید:



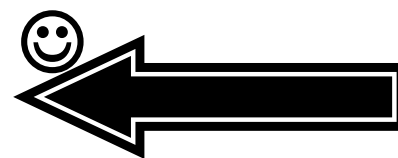
دخترم من یاد یک ماجرای افتادم که بین من و یک خواننده‌ای که بعد از من چند آهنگ فولکلور خواند اتفاق افتاد.

نمی‌خواهم اسمش را ببرم چون از عمل آن مرد ناراحتم. یک بار که با این آقا برخورد داشتم، دیدم که با من فارسی صحبت می‌کند. من به شوخی به او گفتم: آقا من فارسی بلد نیستم، من گیلک هستم، با من گیلکی صحبت کنید. عجیب اینجا بود که به او برخورد!!!

من حساسیت شدیدی پیدا کردم علیه کسانی که فراموش می‌کنند گیلک هستند، فراموش می‌کنند آن زبانی را که وقتی در «نانو» می‌خوابیدند، مادرشان با آن برایشان لالایی می‌خواند و با آن زبان «قربان صدقه‌ی-شان» می‌رفت! بعضی می‌گویند من می‌توانم حرف گیلکی شما را بفهمم، اما نمی‌توانم گیلکی جواب بدهم. چرا؟! من به حال این زبان مادری مان‌غصه می‌خورم. ما باید زبان فارسی را که زبان ملی ماست بدانیم، اما وقتی به هم می‌رسیم گیلکی صحبت کنیم. مگر چه اشکالی دارد؟

امیدوارم که ما گیلکا به خصوص جوانایی مثل من که تا حالا سرمونو مثل کبک کرده بودیم تو برف، از این خواب زمستونی بلند شیم و به دنبال شناخت انسان‌های باارزش سرزمینمون که افتخارآفرین بودن برامون، باشیم و یادمون باشه که زبانمون خیلی باارزشه و نباید بذاریم که به این آسونیا از دست بره و این حرف استاد عاشورپور رو یادمون باشه که: «ما باید زبان فارسی را که زبان ملی ماست بدانیم، اما وقتی به هم می‌رسیم گیلکی صحبت کنیم.»

روحش شاد و یادش گرامی



منابع:

glk.wikipedia.org

www.parvizvahaghi.com

گیلان امروز

شماره بعدی زیته را
در اردیبهشت ماه
خواهید دید

زلزله را رها کنید، آتش نشان ها را دریابید

محمد حسن فتوتی

مساله ی تمرکز زدایی از پایتخت به طور خاص در ایران یعنی شهر تهران همواره محل بحث کارشناسان و متخصصان امور شهری بوده و هست. ولی ابعاد مختلف آن به تدریج زمینه ی ورود صاحب نظران دیگر در عرصه های مردم شناسی، اقتصادی، جرم شناسی و حتی فرهنگی و اجتماعی را فراهم نموده است. مسلماً بسیاری از نظرات و راه حل ها به حوزه های فعالیت این صاحب نظران و هم چنین دغدغه های آن ها بر می گردد. عده ای مسائل و مشکلات جمعیتی از جمله ترافیک و حمل و نقل، آن ها را به فکر راه حل انداخته است. افرادی را مسائل مربوط به افزایش آمار جرم و جنایت به این وادی کشانده است. تعدادی را بیشتر بودن سرعت سرازیر شدن جمعیت از سراسر کشور به این شهر با توجه به سرعت کم تر رشد امکانات، نگران کرده است. به تازگی خطر بزرگی به نام زلزله به عنوان یک بحران انسانی برگشت ناپذیر، زنگ خطر را به صدا درآورده است و حتی عده ای را نیز عدم کنترل نارضایتی های مختلف در مواقع بحران، مستاصل از وضعیت فعلی نموده است. تمامی این نظرات و دیدگاه ها را شاید بتوان در یک خواست اساسی دنبال کرد و آن تمرکز زدایی از شهری به نام تهران می باشد. عده ای تغییر مرکز سیاسی را تنها راه حل دانسته، عده ای پخش شدن مراکز و قلب های اقتصادی را، دواى این تن بیمار دانسته و حتی به جایی رسیده ایم که این نظرها در انتخابات اخیر ریاست جمهوری به عنوان طرحی مشخص در قالب تقسیم فدرالی کشور از زبان یک کاندیدا مطرح شد.

بادر نظر گرفتن ساختارهای متفاوت سیاسی، بسیاری از کشورهای توسعه یافته یا در حال توسعه به جای انتقال پایتخت دست به توزیع قدرت زده و پایتخت خودشان را تنها به مجمعی از نهادهای سیاسی یا پارلمانی تقلیل داده اند. (مثال آن واشنگتن در آمریکا یا در سوئیس که برن پایتخت سیاسی آن است و ژنو و زوریخ قطب های اقتصادی آن محسوب می شوند). نمونه ی جالب آن پایتخت استرالیا «کانبرا» می باشد. کانبرا در سال ۱۹۰۸ در توافقی میان سیدنی و ملبورن به پایتختی استرالیا برگزیده شد. این شهر به عنوان شهری که کاملاً با نقشه قبلی ساخته شده است با دیگر شهرهای استرالیا تفاوت دارد. کانبرا به عنوان پایتخت استرالیا، پارلمان و دادگاه

عالی این کشور و بسیاری دیگر از اداره های دولتی را در خود جای داده است. کانبرا محل استقرار هیأت دولت، خانه پارلمان، دادگاه عالی استرالیا و سازمانهای متعدد دولتی است. همچنین محل استقرار چندین موسسه فرهنگی و اجتماعی ملی است. (۱)

با وجود مشخص شدن معضل پایتخت در کشور ما، انگیزه ها و روش ها برای رفع مشکل نه تنها به حل شدن آن کمک نمی کند، بلکه گره ای به این کلاف اضافه می کند. مسئله ی اصلی ما به عنوان حاشیه نشینان پایتخت حل معضلات شهری تهران نیست و نمی تواند باشد. چه آنکه مسئولین پایتخت نشین اگر به تمرکز زدایی می اندیشند قطعاً به فکر توزیع قدرت سیاسی، اقتصادی یا دیگر حوزه ها در کشور نیستند و تنها به رفع معضلات پیش آمده در تهران فکر می کنند. با وجود این که تهران از لحاظ جمعیتی شهر متکثری است یعنی به جز اقلیتی، بقیه جمعیت بر اساس مهاجرت در طول سالیان به آن شکل گرفته اند، بارها از اکثریت آن ها که به دلیل فقر امکانات و بسترهای اقتصادی، درآمذزایی و حتی فرهنگی، ناچار به مرکز نقل مکان کرده اند، شنیده ایم که با وجود شکایت های مداوم آن ها از معضلات انسانی و شهری مختلف در پایتخت، به هم شهری های سابق خود یادآوری می کنند که حسرت تنفس هوای پاک شهرشان و شرایط رویایی زندگی قبلشان را به دوش می کشند. این تصویرسازی ها و حسرت خوردن ها اگرچه از روی صداقت می تواند باشد ولی می بینیم هیچ کدام از این افراد حاضر به بازگشت به شهر های خودشان نیستند. به دلیل این که شرایط واقعی شهرهایشان چیزی جز بیکاری، عدم توسعه، فقر و تعطیلی تدریجی کارخانجات و مراکز صنعتی نیست. (حداقل در گیلان ما این طور است). که اگر این نبود، آن ها هیچ وقت مجبور به ترک وطن نمی شدند. رابطه ی مرکز با شهرهای دیگر در کشور ما به مانند رودخانه ایست که هرچه از سرچشمه فاصله می گیریم از زلالی آب آن یعنی ایجاد زیر ساخت های توسعه محروم می شویم و مثل هم وطنان مرکز نشین ما مانند کسی هست که در صدر سفره نشسته و آرامش در پایین سفره را توصیه می کند. آن چه که بیشتر باعث تاسف می شود این است که منابع اصلی درآمدها که در

نوک هرم به دلیل سو مدیریت متمرکز شده است در طول تاریخ چیزی نبوده است جز شاهرگ های درآمدزایی در نقاط مختلف کشور به طور مثال برنج و چای در گیلان، زعفران در خراسان، پسته در رفسنجان و حتی نفت در مناطق جنوب و می بینیم بر خلاف انتظار نه تنها چیزی از درآمد این محصولات به حوزه ی بومی تزیق نشده است بلکه این مناطق فقیرتر و بی نصیب تر شده اند.

خسارت جبران ناپذیر دیگر در نابودی لهجه ها و گویش ها در پایتخت می باشد. تهران همچون کوره ی ذوب تمامی این تفاوت های زبانی را در خود ذوب کرده و ملغمه ای بدون شناسنامه از آن می سازد به نام هویت تهرانی که این مسئله خود بحث مفصلی را می طلبد.

در گیلان با توجه به موقعیت استراتژیک آن - همجواری با کوه و دریا، زمین حاصلخیز و امکان ارتباط آسان با کشورهای همسایه ی شمالی برای تبادل اقتصادی- و در اختیار داشتن سه محصول اساسی برنج، چای و ماهی دقیقاً سه صنعت مربوط به آن یعنی صنعت چای، برنج و شیلات (شاید بشود گفت تنها صادرات خاویار توانسته است قدری این صنعت را سرپا نگه دارد) به دلایل مختلف از جمله واردات غیر مسئولانه و بی رویه در مرز تعطیلی کامل قرار گرفته اند. آن چه که می بینیم نه تنها عدم تزیق سود حاصله از تولید این محصولات در سالیان متمادی به این منطقه می باشد، بلکه شاهد ورشکستگی خود این حوزه ها در داخل استان می باشیم که مسئله فقر و بیکاری زیادی را منجر شده است.

هرناندو دوسوتو (۲)، اقتصاددان پرویی که خود از طرفداران اقتصاد بازار (اقتصاد بازارهای آزاد) می باشد، معتقد است که بخش عمده ای از جمعیت جهان سوم در روابط اقتصادی فاسدی قرار دارند که حقوق مالکیت آنها به رسمیت شناخته نمی شود. حاشیه نشین های شهرهای بزرگ در کشورهای جهان سوم از آمریکای لاتین تا آفریقا و آسیا و بخش هایی از اروپا، به رسمیت شناخته نشده اند. بخش بزرگی از فعالیت های اقتصادی این کشورها در اقتصاد غیررسمی انجام می شود. حقوق مالکیت افرادی هم که در این اقتصاد غیررسمی فعالیت دارند، به رسمیت شناخته نمی شوند و این برای آنها تبعات اقتصادی بسیار وحشتناکی دارد. او می افزاید این حاشیه نشینان، صاحب دارایی های اقتصادی و تولیدی هستند، اما برای آن سند ندارند و یا این که آن مالکیت از نظر دولت به

در هجومِ بادهای بی باران!

میرعماد م. موسوی

تکمله ای ظاهراً غیر منطقی، بر یادداشت « نسیم رویاننده یا بادِ ویران کننده» نشریه ی زیته. شماره ی ۸ اردیبهشت ۱۳۸۷

در گفتا نوشت « نسیم رویاننده یا بادِ ویران کننده » پس از تعریفِ شهردارانه ی هویت از نگاه نگارنده، این توضیح آورده شده که: « البته همین تعریف نیز ناشی از دیرپایی یک قوم در منطقه ی خاص جغرافیایی ست و در حقیقت، محیطِ زندگی، تأثیرِ زیادی بر دیدگاهِ یک جمعیت، در هر مکان دارد ».

حال، این نیم تعریف را در نظر بگیرید و فرض کنید، سرزمینی که برای یک قوم، پس از سکونتِ چند هزار ساله یا حتی چند صد ساله اش -با این توجه که؛ سرزمینِ مطروحه پیش از آن خالی از سکنه بوده، یا سکونت اقوامِ جدید در آن، با پذیرش و سپس اختلاطِ اقوامِ پیشین ساکن در آن باشد- تبدیل به سرزمینِ مادری شده، موردِ هجوم قرار گیرد و مرکزیت آن به عنوان جایگاه و پایه گاه تمام فرزندانِ آن قوم، به دلیل حضورِ بیش از حد تعادلِ بیگانگان در آن، مورد شک واقع شود. آیا آن قوم خواهد توانست برای خویش هویت سازی کند؟ آیا نسل های بعدی اش پایه ی فرهنگی و هویتی ای خواهند داشت تا آن را همگام با دنیایِ جدید، نو کنند؟

حمله ی مغول ها به ایران.. هجوم افغان ها به ایران.. یورش مقدونیان به ایران.. هجوم ترک ها به ارمنیان.. هجوم اعراب، به ایران..

و حمله ی صفویان به گیلان!

این ها نمونه هایی هستند که در زمانحافظه ی جمعی بسیاری، باقی مانده اند.. که بعضی، صدمات جبران ناپذیری به اقوامِ موردِ هجوم قرار گرفته وارد کردند، که هنوز هم باقی ست!

نمونه هایی از کشور گشایی و فتح سرزمین های اقوامِ مختلف، از طریقِ حمله ی نظامی. و همین وجود حملاتِ خونبارِ نظامی بود که باعثِ حضورِ همیشگی این درد و انزجار، در جامعه ی جهانی و جامعه ی مورد حمله قرار گرفته می شد. تا هرگز این فتوحاتِ سرزمینی و غارت و

رسمیت شناخته نمی شود. این حاشیه نشین ها در نظام سرمایه داری جهانی جای ندارند. اینها از وضعیت خود ناراضی اند و بالقوه دشمنان سرمایه داری هستند. در حالی که اگر اصلاحاتی در نهادها صورت بگیرد و این گروه بتوانند وارد بطن و متن جامعه شوند، هم ثروت جامعه افزایش می یابد و هم این که از حالت رادیکال و دشمنی خارج می شوند و جزیی از نظام می شوند.»

هرناندو دوستو، اقتصاددان پرویی که خود از طرفداران اقتصاد بازار (اقتصاد بازارهای آزاد) می باشد، معتقد است که بخش عمده ای از جمعیت جهان سوم در یک روابط اقتصادی فاسدی قرار دارند که حقوق مالکیت آنها به رسمیت شناخته نمی شود.

مسئولین کشوری و مملکتی که اتفاقاً در پایتخت متمرکز شده اند اگر فقط به فکر حل مشکلات همان تهران باشند راه حل اشتباه است، سنگ بنای جواب آن ها بر روی حداقل چند خط اشتباه نوشته شده است، کل جواب را پاک کنید و از ابتدا مشق کنید. راه حل فقط در گسترش فضای شهری تهران برای جمعیت رو به افزایش، توسعه حمل و نقل عمومی برای مشکل ترافیک و آلودگی یا تجهیز مسائل امنیتی برای مواجهه با بحران و یا تشویق مردم به ماندن در شهر های خودشان نیست. خواه نا خواه این بار شما مجبور هستید نه تنها به دلیل نیاز مناطق دیگر کشور که برای ادامه ی حیات خود به فکر توزیع و توسعه زیر ساخت های سیاسی اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در سراسر کشور باشید. زلزله را فراموش کنید به فکر آتشفشان های نیمه بیداری باشید که روزی از حاشیه بر متن می شورند.

(۱) منبع: ویکی پدیا

(۲) هرناندو دو سوتو، مولف کتاب «راز سرمایه»، مترجم فریدون تفضل، نشر نی.

پی نوشت: نقل قول هایی که از دوستو آورده شده است از متن مصاحبه ی بهمن احمدی امویی با موسی غنی نژاد تحت عنوان «۱۱ سپتامبر؛ شورش حاشیه علیه متن»، روزنامه سرمایه ۲۰ شهریور ۸۵ عیناً آورده شده است.

در اختیار گرفتنِ سرزمینِ مادریِ یک قوم از خاطر محو نشود و کسی یادش نرود که این سرزمین فتح شده، در اصل، از آن قومی دیگر بوده است.

حالا می توانم با توجه به شرایطِ جدیدتری که در یکی دو سالِ اخیر پیش آمده، بگویم: سرزمینی که قومِ گیلک در آن پا گرفته، و به هویت خویش شکل داده است، موردِ هجومِ غیر نظامی قرار گرفته، که با توجه به بحران های هویتی موجود، زمینه سازِ بحرانی ست بزرگتر!

مصادیقِ این موضوع -با توجه به از دست رفتنِ تقریبی، شاید هم تحقیقیِ آستارا- اقوامِ تالشند! آنان، عمیقاً حضورِ این هجومِ غیر نظامی را، که قویترین راهِ فتحِ سرزمین ها، از سوی اقوامِ مختلف، در جوامعِ نوینِ جهان سومی ست، درک می کنند.

حالا مواجهیم با یک هجوم. هجومی که منابع طبیعی مان را از راه های مختلف تاراج می کند. هجومی که زمین های مراکز صنعتی مان را، از آن بهره وری مادی و غیر مادی اقوامِ دیگر می کند. -که بسیاری، در این بهشتِ موعود روی زمین، ساکن می شوند و نگاه بی باران شان را با قدرتِ مادی ای که دارند، بر سرزمینِ گیلکان می گسترانند.

به این همه، باید اضافه کرد شیوه ی قدیمی حمله ی نظامی را که احتمالِ انجامش، به هر بهانه ای از سوی همسایگانِ شمالی، کم نیست!

پس اگر، قراری داریم بر حفظ و نوسازیِ هویتِ مان و وفق دادنِ زنده بودنش با زندگیِ نوین، باید سرزمینِ مادری را از هجوم های نظامی و غیر نظامی بیگانگان، حفظ کنیم!

چاپ شده در زیته - نیم شماره اول



یوهان آلبرشت برنهارد دورن در تاریخ ۱۱ مه ۱۸۰۵ در دهکده ای در آلمان، متولد شد و در تاریخ ۳۱ مه ۱۸۸۱ در سن پترزبورگ فوت نمود. برای پیگیری تحصیلات عالی خود، ابتدا به دانشگاه هاله رفت موفق به کسب درجه دکترا فلسفه و هنر از این دانشگاه شد و سپس در همانجا نیز به تدریس زبانهای شرقی مشغول گردید. در هامبورگ به تحقیق در باب نسخ شرقی و ادبیات فارسی و زبانهای ایرانی گذراند و سپس در سال بعد ترجمه آلمانی اثر نادری به نام سه موضوع جالب توجه از گلستان سعدی ۱۸۲۷ و نیز رساله ای تحت عنوان در باب قرابت زبانهای فارسی، آلمانی و یونانی لاتینی را منتشر کرد. دولت روسیه، که قبلاً چند تن از خاورشناسان آلمانی و فرانسوی را به سن پترزبورگ دعوت کرده و درصدد بود که پس از متصرفات خود در قفقاز و مجاورت تنگاتنگ با ایران به تحقیقات تاریخی و جغرافیایی و زبانشناسی اقدام کند، از دورن دعوت کرد تا در دانشگاه خارکف به تدریس زبانهای شرقی بپردازد. دورن حرفه واقعی و تام و تمام خاورشناسی خود را به طور کلی و ایران شناسی خود را به طور اخص در روسیه آغاز کرد تا سال ۱۸۴۴ دورن به اغلب موضوعات تاریخی سرزمین های قفقاز و اقوام آن و نیز قوم خزر پرداخته بود. آنچه که می ماند توجه به ولایات جنوبی دریای مازندران و ملاحظات جغرافیایی، ادبی و زبانشناسی در محل بود. ظاهراً دورن نخستین ایران شناسی بود که به تواریخ ولایات شمال ایران، که بدو دارالمرز هم گفته می شد، به طور جدی توجه نشان داد و سعی نمود تا تاریخ وزبانهای نه چندان روشن این ولایات را که با روسیه همجوار بودند بشناساند، آنهم علی رغم این که هدف او در راستای امیال دولت روسیه وارگانهای علمی آن نیز بود. به همین روی ابتدا در سال ۱۸۴۵ به ارائه شرحی تحت عنوان گزارش درباره انتشار تاریخ مازندران و گیلان و طبرستان ظهیرالدین اقدام کرده و در آن اهداف آتی خود را برای چاپ آن اعلام نمود دورن در سال ۱۸۵۰ نخستین مجلد از مجموعه ای را که به آن عنوان منابع اسلامی درباره تاریخ ایالت های جنوبی دریای خزر داد، یعنی متن فارسی تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف سید ظهیرالدین مرعشی در سنه ۸۸۱ هجری را، که به ذکر وقایع از ابتدای بنیاد طبرستان تا انقراض سلسله های ملوک آن سامان می پردازد، منتشر

کرد. ظهیرالدین، مورخ قرن نهم هجری، از خاندان سادات مرعشی بود و از طرف کارکیا سلطان محمد دوم، پادشاه گیلان، مأموریت های گوناگونی به او تفویض شده بود و در نتیجه خود شاهد و ناظر بسیاری از رویدادهای تاریخی عصرش بود. در سال ۱۸۵۷ دورن توجه اش را معطوف به تاریخ گیلان نموده و متن فارسی تاریخ خانی، تألیف علی بن شمس الدین لاهیجی، مورخ قرن دهم هجری را، در مجموعه منابع اسلامی منتشر می کند. سال بعد، ۱۸۵۸ دورن تاریخ گیلان تألیف عبدالفتاح فومنی، مورخ قرن یازدهم هجری را، که درباره وقایع گیلان از ۹۲۶ تا ۱۰۳۸ هجری قمری است، براساس یک نسخه خطی که از نیکلخانیکف روسی دریافت کرده بود، در مجموعه منابع اسلامی به چاپ رساند. این تاریخ رویدادهای گیلان را از اواخر سلطنت شاه اسماعیل اول تا جلوس شاه صفی در سال ۱۰۳۸ هجری قمری دربردارد و مؤلف، که از حسن تواریخ محلی هم واقف بوده خواسته است به ذکر وقایعی بپردازد که در کتابهای تاریخی نیامده است عبدالفتاح در کتاب خود به توصیف انقراض خاندان حاکم گیلان بیه پس رشت و فومن در عصر شاه طهماسب اول و فرار خان احمدخان گیلانی، حکمران گیلان بیه پیش لاهیجان و نیز به تشریح استیلای شاه عباس اول بر گیلان و ظهور کالیجار سلطان، ملقب به عادلشاه، پرداخته است. اما اعلام ترجمه آتی مجموعه مذکور توسط دورن، تقریباً با مأموریت علمی او در ولایات شمال ایران مصادف شد و او در این مناطق به تحقیقات دامنه دار و بدیعی اقدام نمود. در جریان سال ۱۸۶۰، بخش قفقازی انجمن جغرافیایی روسیه به او مأموریت داد تا در مازندران و گیلان و ایالت های قفقاز و داغستان به تحقیقات باستانشناسی و زبانشناسی بپردازد. دورن و همراهانش در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۸۶۰ با کشتی وارد مازندران می شوند. در شهرسر بابلسر، پس از بازدید از چندین مکان مقدس، سوارکشتی شده به انزلی رفت و از آنجا وارد رشت شد و به مدت یک ماه به مطالعه زبان محلی پرداخت و چند بار نیز برای سیر و سیاحت به اطراف شهر رفت. او از فومن، پایتخت سابق آل دابویه و سلطان علاءالدین دیاج دیدن کرد. اما ظاهراً حاصل تحقیقات او در این ولایت قابل قیاس با ابعاد تحقیقاتش در مازندران نبوده است. مع الوصف، یک دستور زبان گیلکی براساس گویش های رشت و لاهیجان فراهم نموده و به گردآوری مطالب لازم برای یک واژه

نامه پرداخت و آن را به واژه نامه مشابهی که چارلز فرانسیس مکنزی، کنسول انگلیس در رشت تهیه کرده بود، ملحق نمود. دورن برای تکمیل مجموعه اش سه قطعه از اشعار سید شرفشاه ترجمه کرد و سپس به جمع آوری غزلیات میرزا عبید فومنی، به همراه جوابیه این قطعات شعری، توسط شعرای محلی همچون ملا رضا، فرزند ملا رستم و هزلیات میرزا باقر لشت نشایی به گویش لاهیجانی، که به همراه غزلیات جوابیه های او بود، اقدام نمود. دورن می گفت که مطالعه زبان گیلکی برای او به مراتب مشکل تر از مازندرانی بوده است. در آخرین روزهای سال ۱۸۶۰، دورن به مرحله جدیدی از مسافرت خود دست زد و به باکو رفت و ضمن تنظیم مطالب جمع آوری شده خود، به گردآوری اطلاعات درباره زبان تاتی پرداخت در این باره می گفت: به نظرم رواج این گویش فارسی، در سرزمین های قفقازی، از طریق مردمانی که ساسانیان آنها را به مرزهای شمالی ولایات شان منتقل کردند تا سدی در مقابل تهاجمات خزرها باشند صورت گرفت. بی شک، این زبان قبل از تهاجم اقوام ترک نژاد به رهبری سلجوقیان، به مراتب بیشتر از زمان کنونی ۱۸۶۲ در جنوب رشته کوههای قفقاز ترویج یافته بود. در ماه مه ۱۸۶۱، دورن از طالش، که در نیمه دوم قرن هفتم هجری تبدیل به مرکز تبلیغات دامنه دار مریدان شیخ زاهد گیلانی گردید و شیخ صفی الدین هم جزو مریدان او شد، بعد از سال ۱۸۸۶، هر آنچه را که به صورت مدارک و نوشتجات در ایران و در سرزمینهای همجوار جمع آوری و در اختیار آکادمی سن پترزبورگ قرار داده بود، برای نسل های بعدی ایران شناسان و قفقاز شناسان روسیه متمر ثمر واقع شد و تحقیقات بعدی ایران شناسی نیز براساس این اسناد انجام گرفت، اسنادی که هنوز اهمیت خود را حفظ کرده اند و جزو مأخذ مهم ایران شناسی در روسیه می باشند. در اوایل قرن نوزدهم توجه به شمال ایران وجود داشت و گزارش ها و تألیفات چندی هم که مبتنی بر ملاحظات در محل بود منتشر شده بود. اما دورن با تحقیقات بی بدیل خود برای نخستین بار در روسیه به تواریخ محلی شمال ایران و به گویش ها و ادبیات آن توجه جدی نشان داد و در نتیجه بنیانگذار این بخش از ایران شناسی نه فقط در روسیه بلکه در اروپا شدو مهمتر از آن بازتاب تحقیقاتش در ایران بود که منجر به شکوفایی چاپ و تدوین تواریخ محلی و حتی تک نگاری های مستدل شد، امری که خود بدعتی در تاریخ مطالعات ایران شناسی در ایران بود.

پیش در آمد: برگزاری مراسم سوگواری ماه محرم، تأثیرات اجتماعی بزرگی به همراه داشته و بر جوانب گوناگون زندگی جامعه ایرانی اثر گذاشته است. به گفته مورخان و مردم شناسان، بسیاری از نشانه ها و نماد های این سوگواریها ریشه در فرهنگ و آداب و رسوم کهن مردم این سرزمین دارد. در این مقاله به بررسی نقش خاندان آل بویه در برگزاری این مراسم پرداخته می شود و چند مراسم ویژه ی محرم معرفی می گردد.

نقش آل بویه در برپایی مراسم سوگواری محرم

آل بویه یکی از سلسله های معروف ایرانی است که از سال ۳۲۱ ه.ق تا ۴۴۸ ه.ق در بخش بزرگی از ایران و عراق تا مرزهای شمالی شام فرمانروایی داشتند. حکومت آنان تا زمان استقرار تُرکان بر ایران دوام داشت. موسسان این سلسله سه برادر بودند به نام های علی، حسن و احمد که در دیلمان (کوهستان های گیلان امروز) زندگی می کردند. سه برادر، فرزندان ماهیگیری به نام ابوشجاع بویه بودند. آنها نخست در دستگاه مرداوینج، موسس سلسله زیاری، خدمت می کردند که با مرگ او هر یک از سه برادر در حوزه حکومتی خود استقلال یافتند. علی در فارس مستقر شد. حسن، قسمت اعظم کوه های تبرستان را متصرف شد و احمد (برادر کوچکتر) سلطه خود را بر کرمان و خوزستان گستراند.

با فتح بغداد توسط احمد بویه و قدرت یافتن خاندان آل بویه در بغداد، برای اولین بار در سال ۳۵۲ هجری فرمان داده شد که مردم در این روز به سوگواری امام حسین واهل بیت پیامبر بپردازند. در زمان پادشاهان آل بویه (که شیعه بودند) شیعیان اجازه تظاهر علنی به عقایدشان را حتی در بغداد مقر خلافت اسلامی پیدا کردند و دیگر نیاز به تقیه نداشتند.

قدرت شیعیان زمانی آغاز شد که احمد بویه، پس از فتح بغداد (در سال ۳۳۴ قمری برابر با ۹۴۵ میلادی) از سوی خلیفه لقب معزالدوله گرفت. خلیفه که بغداد را در تسخیر آل بویه می دید چاره ای جز دادن چنین لقب هایی نداشت. تفاوت اساسی حکومت آل بویه با دیگر حکومت های ایرانی در این بود که در تمام دوران خلافت اسلامی، حکام محلی و پادشاهان ایرانی به نوعی دست نداشته خلفا بودند اما در این دوران خلفا دست نداشته آل بویه

شدند. آنان بر اوضاع چنان تسلط یافته بودند که خلفا را به میل خود تغییر می دادند.

معزالدوله دیلمی با وجود در پیش گرفتن سیاست آشتی بین شیعیان و سنی ها، ترویج رسوم شیعی را دنبال می کرد. توجه او به آئین های شیعی سبب شد که برای نخستین بار، مراسم یاد بود عاشورا با سوگواری عمومی، در روز دهم محرم ۳۵۲ قمری / ۹۶۳ میلادی برگزار شود. به گفته مورخین در آن روز، کاسبکاران بازارها را تعطیل و کسب و کار را متوقف کردند و به سوگواری پرداختند. زنان با گیسوان آشفته، چهره های سیاه کرده و جامه های ژنده به صورت دسته جمعی حرکت می کردند و با حالتی سوگوار بر سر و روی خود می زدند. این نوع سوگواری پر اشک و آه برای درگذشتگان از رسوم سنتی دیلمیان بود. آنها همچنین روز عید غدیر خم را با برپا کردن چادرهای آذین بسته و افروختن آتش و نواختن موسیقی و زیارت اماکن مقدس در کاظمین جشن گرفته بودند. البته برگزاری این مراسم واکنش خشونت آمیز سنیان و بویژه حنبلی ها را بر می انگیزخت. (۱)

در زمان پادشاهان آل بویه، شبیه سازی وقایع کربلا و مصائب خاندان پیامبر (ص) در بغداد معمول بود، البته این نمایشها صامت بودند. افراد نمایش با پوشش مناسب نقش خود در معابر، سوار و پیاده ظاهر می شدند و شبیه آنچه را که در کربلا گذشته بود به نمایش می گذاشتند. بعدها تعزیه خوانی همراه با شعر و آواز، که در واقع یک نوع ملودرام بود، معمول گردید.

سوگواری محرم در گیلان

گیلانیان همچون مردم سایر مناطق ایران، آداب و رسوم ویژه ای برای سوگواری پیشوای سوم شیعیان دارند. مردم سعی می کنند تا در روزهای نهم و دهم محرم، به زادگاه خود بروند و در جمع بستگان و آشنایان خود در مراسم عزاداری شرکت کنند. امزاده ها و بقعه ها، محل تمرکز دسته های عزادار است. روضه خوانها اغلب مداحان محلی هستند که گاه علاوه بر فارسی به زبان های مختلف گیلکی، تالشی و یا آذری نیز مرثیه می خوانند. در دهه اول محرم آنهایی که مال و مکتبی دارند و یا رسم پدر-بابایی و یا افرادی که نذرشان برآورده شده است، پِلادهی (پلو دهی) یا خرج کشی دارند. البته این روزها خرج کشی بیشتر به منظور تظاهر به دینداری و فخر فروشی انجام می شود! در گذشته پلو و خورش خرج

کشی (نظیر خورش های آلو-قیسی، مرغ یا فسنجون، قیمه) را در موجوداً (سینی مسی کنگره دار) قرار می دادند و به مسجد می بردند، از این رو به پلا دهی «موجوداً دهی» هم گفته می شود.

آنچه در ذیل آورده می شود تاریخچه مراسم «علم واچینی» و معرفی چند برخی مراسم ویژه محرم در لاهیجان است. متأسفانه معرفی مراسم محرم در سایر نقاط گیلان میسر نشد که اگر عمر و فرصتی بود، در مقاله ای دیگر به آنها نیز پرداخته می شود.

علم واچینی

در سده های گذشته مراسم علم واچینی، مراسم جشن خرمن محسوب می شد. در این روز شرکت کنندگان بهترین لباس خود را می پوشیدند و از محل های مختلف به جایگاه مراسم که وادی بقعه محل بود و اغلب درخت هایی سایه گستر داشت، می رفتند. زمان این جشن در نقاط کوهستانی گیلان پس از دروی گندم و جو با به دست آوردن اولین محصول سال و در قسمت جلگه پس از برداشت محصول برنج انجام می گرفت تا دست کشاورزان برای خرج کشی باز باشد. روز برگزاری معمولاً جمعه و گاهی دوشنبه بود که متولی بقعه محل با مشورت ریش سفیدان معین می کرد و به مردم محل اطلاع می داد. قبل و بعد از ناهار، بسیاری به زیارت بقعه می رفتند و نذورات خود را در بقعه قرار می دادند. علم، چوبی بود به ارتفاع دو متر که اندازه دور آن تقریباً ۳۰ سانتی متر بود. در نقاط کوهستانی معمولاً از چوب درخت نوج (درخت کاج) و در جلگه از چوب شمشاد تهیه می شد. گاه چند خانواده علم مشترکی داشتند.

مردم دور علم را با نوارهای پارچه ای می بستند. خانواده های عزادار، تازه ترین لباس جوان ناکام خود را دور علم می پیچیدند که به آن علم رخت می گفتند. این علم ها یاد آور عزای خانوادگی بود و گشودن علم رخت در روز علم واچینی نوعی مراسم سالگرد برای جوانمرده ها محسوب می شد. متولی، علم را از درون بقعه به صحن می آورد. خانواده ها و بیشتر تازه داغ دیده ها با شیون و فغان دور علم جمع می شدند، نوحه خوان که اغلب خود متولی بود مرثیه خوانی می کرد و مردم، علم در دست، امامزاده را طواف می کردند. نوجوانان و کودکان دامداران، شاخه های نارس و گاه علف را برای یمن و تبرک به علم می مالیدند. اعتقاد بر این بود که نباید علف متبرک را به

زمین بگذارند تا به خانه برآند و به دام های خود دهند که از بیماری ها محفوظ باشند.

با توجه به قدمت علم واپچینی به پیش از اسلام، نحوه سرایی و ذکر مصیبت در این مراسم سابقه ای کهن دارد و احتمالا از افسانه های سوگ سیاوش نشأت گرفته است. با گسترش و نفوذ آیین تشیع به وسیله علویان، شرح شهادت امامان شیعه و واقعه کربلا مضمون گفتار شاعران و قوالان قرار گرفت و نحوه و مرثیه ی اهل بیت جانشین نحوه های گذشته گردید و به تدریج در طی سال ها و قرون متوالی مراسم علم واپچینی از جشن خرمن به مراسمی مذهبی بدل گردید؛ به این صورت که مراسم علم بندی یا علم دبدی (یعنی بستن و پیچیدن پارچه ها به دور علم که مقدمه علم واپچینی محسوب می شود) در دهه اول محرم در برخی بقعه های گیلان برگزار می شود. علم بندی با روشن کردن شمع، نذر و نیاز و حاجت خواهی همراه است. شخصی که نذر و نیتی دارد پارچه سبز رنگی را بر علم می بندد. علم واپچینی در روزی دیگر، معمولا در روز عاشورا و یا سومین روز درگذشت امام حسین (ع) - که البته زمان آن برای بقاع و امام زاده های مختلف فرق می کند - با مشارکت مستقیم کسانی که علم را بسته اند و دیگران انجام می گیرد. در این روز کسانی که در فاصله علم بستن و علم واپچیدن نذر و نیازشان برآورده شده با قربانی کردن گوسفند و غذا دادن به زایران حضور فعال تری دارند.

پس از باز کردن پارچه های دور علم، چوب علم را در مسجد گذاشته می شود و علم رخت و پارچه های علم را در بقعه ای می پیچیند و درون خمره ای که داخل بقعه و یا مسجد هست جا می دهند و روی آن را می پوشانند. گاه نیز به خانه متولی برده می شود تا ماه محرم سال آینده ، دوباره آن را دور علم ببندند یا به اصطلاح علم بندی کنند. (۲)

در برخی مناطق نظیر بقعه امامزاده قاسم و ابراهیم واقع در لسبو (اشکور سفلی) و بقعه امامزاده ابوالحسن واقع در گرده کول کمئی، علم در دهه اول محرم بسته می شود و واپچیدن آن موکول به برداشت محصول طی مراسم مفصلی در مرداد ماه می شود. البته در برخی مناطق کوهستانی نظیر نورالعرش (پای کوه درفک) و روستای شاه شهیدان (در ارتفاعات دیلمان) مراسم علم بندی و علم واپچینی طی جشن و مراسم مفصلی در تابستان انجام می شود. (۳)

مراسم علم بندی (که مردم به آن طوق بندی می گویند) در ماسوله نیز در دهه محرم برگزار می شود. هر یک از چهار

محلّه ماسوله علم مخصوص به خود را دارند که شکلی عمودی دارد (متفاوت از علم های سایر مناطق) تا متناسب با معماری و شهرسازی خاصی که ماسوله دارد، بتوان به راحتی در کوچه های باریک تو در تو ماسوله حرکتش داد. همه ساله افراد زیادی برای شرکت در این مراسم به ماسوله می روند.

محرم در لاهیجان

۱- کرب زنی

در این سوگواری افراد دو قطعه چوب (کرب) در دست دارند که با شنیدن مرثیه آنها را به هم می کوبند و قسمتی از مرثیه را به عنوان جواب خواننده ی مرثیه، تکرار می کنند. کرب، تکه چوبی استوانه ای است به سنگینی ۴۰۰ تا ۶۰۰ گرم که از میان به دو قسمت برابر تقسیم شده و هر قسمت، تسمه ای چرمی دارد که دست کرب زن در میان آن قرار می گیرد و کرب زن می تواند به آسانی آن را بر هم بکوبد.

محمدابراهیم غبرائی (متخلص به فانی) در سفری که در اواخر قرن ۱۲ شمسی به کربلا داشت، این نوع ویژه ی سوگواری را دریافت و پس از جست و جو درباره ی تاریخچه و فلسفه ی وجودی آن، در بازگشت به لاهیجان، با توجه به طبع شعری که داشت ریتم های جدیدی برای آن ابداع کرد و مرثیه هایی به زبان فارسی برای آن سرود و آن را در شب دسته ی محلّه ی شعرباغان به اجرا در آورد. در یک نوع آن، عزاداران خم و راست می شوند و کرب ها را به هم می کوبند و در نوع دیگر هم ایستاده این کار را انجام می دهند. (۴)

گفته می شود آن روز که پیکر خونین سیاوش را از توران به ایران می آورند سوگوارانی که در پی او روان بودند سنگ بر هم کوفته و مویه می کردند. (در سده های گذشته، عراق از سرزمین های ایران قدیم بود).

۲- چهل منبر

در شب عاشورا پیش از به راه افتادن سوگواران ، مراسم چهل منبر در محلّه های قدیمی لاهیجان برپاست. در این مراسم، خانه هایی که در طول سال مجالس روضه خوانی داشته اند، منبر روضه را از خانه بیرون آورده و در کنار خانه قرار می دهند و تشتی که تا نیمه از گل انباشته شده بر روی منبر می گذارند و مقداری برنج در کنار تشت در ظرفی دیگر قرار می دهند. با غروب آفتاب، سوگواران در حالی که شمع و خرما در دست دارند از چهل منبر می گذرند و در کنار هر منبر شمعی را بر می افروزند و بر

گل درون تشت فرو می کنند. سپس دانه ای خرما در کنار تشت می گذارند و چند دانه برنج از کنار تشت بر می دارند و پس از خواندن دعا و بیان خواسته شان به سوی منبر دیگر می روند. این مراسم در سکوت انجام می شود. وقتی عزاداران به خانه می رسند برنجی را که در مراسم چهل منبر گردآورده با برنجی که در خانه دارند آمیخته و فردای آن روز آن را پخته و می خورند با این امید که به حاجت خود دست یابند و به سفره شان برکت داده شود. (۵)

- لال پله

در شبی که شمع به دستان از کوچه های تاریک لاهیجان می گذرند زن هایی پیچیده در چادر که تلاش می کنند کسی آن ها را نشناسد، به هفت (یا چهل خانه) می روند و با قاشق به دیگ در دستشان می کوبند و از صاحبخانه مقداری پلو می گیرند. این زنان یا بیماری در خانه دارند و یا خواسته ای در دل و یا اینکه گرسنه و نیازمندند. آنها آنچه را که گردآورده به خانه برده و با دیگر افراد خانه می خورند به این امید که حاجت و خواسته شان برآورده شود. گاه پسران چادر به سر نیز به قصد مردم آزاری و شیرین کاری، به در خانه ها می روند؛ از این رو بعضی ها تا یقین نکنند شخص حاجتمند، زن است به او چیزی نمی دهند! این مراسم لال پله نام دارد زیرا فرد حاجتمند زمانی که در کوچه ها می گردد تا پلو گردآورد سخنی نمی گوید. پله هم در زبان گیلکی به معنی برنج پخته است. (۵)

*اروشواره در گیلکی به معنای سوگواری است.

منابع:

- ۱- مقاله سوگ در روز دهم / مدیا مصور
<http://www.jadidonline.com/story/2901200vhttp://www.jadidonline.com/story/fq/ashura>
- ۲- جشن خرمن یا علم واپچینی/ حسین محمودی اطاقوری- مجله گیله و- شماره ۲۲ و ۲۳- تیر و مرداد ۷۳
- ۳- خبرگزاری میراث فرهنگی
<http://www.chn.ir/news/?section=1&id=5070>
- ۴- نوشته ای از میر عماد موسوی در وبلاگ لاهیجان من
<http://lahijane-man.blogspot.com/1386/10/26/post-81>
- ۵- کتاب آیین ها و باورداشت های گیل و دیلم. نوشته محمود پاینده لنگرودی - و وبلاگ گیلان زیبا
<http://www.gilanziba.blogfa.com/post-3.aspx>

هشاشعر زبسان من است...

وارانبو

حمید نظرخواه

«وارانبو» نام تازه ترین آلبوم فریدون پوررضاست که روانه بازار شده است. وارانبو نام نوعی گیاه خودرو است به معنی سبزی سبزتر از سبز بهار مطابق آنچه که در کاور آلبوم نوشته شده است. این گیاه نوعی سبزی خوراکیست که در لشت نشا - و شاید جاهای دیگر از استان - از آن در شامی سبز محلی استفاده می کنند. این آلبوم شامل ده ترک است. که شامل دو آواز، دو بیجارخوانی و مابقی تصنیف است. آهنگساز این آلبوم به جز قطعه کشتی گیر که از حسن تقی پور و قطعه ایران که از رضا فدایی از خواننده است. و تنظیم تمامی قطعات را رضا فدایی انجام داده است.

هشاشعر رسالتی را بر دوش دارد که به خاطر آن با تمام ناهنجاری های که در سر راه آن قرار می گیرد با تمام قدرت با آن به مبارزه می پردازد.

* انسان نو اندیش ، انسان بومی دگراندیش، انسانی که در دقایق متعدد دچار چالش ها و بحران های تازه ای از زندگی روزمره خود می شود سعی دارد تا با این زبان ، زبان هشاشعر که «محصول فشرده گی و به هم پیوستگی» ایجاز و تصویر «است.» بیانگر حالات مختلف جامعه که در آن زندگی می کند، باشد.

* آن چیز که حائز اهمیت است برخی از منتقدان دیروز به زبان گیلکی و شعرگیلکی معتقد بودند که «هشاشعر با زبانی سروده می شود که از توسعه ی زبانی برخوردار نیست « باید پرسید چرا؟ چراهای زیادی در این زمینه وجود دارد که با پرداختن به این موضوع نباید از اصل جریان فاصله گرفت.

* در زبان گیلکی گونه های مختلف گویشی وجود دارد که هر یک شیرینی خاص خود را داراست. طراوت و تازگی از خصایص این گونه ها به حساب می آید.

* جامعه ی امروز که در آن تکنولوژی حرف اول را می زند. و زمان به سرعت در حال سپری شدن است دیگر جای درنگ نیست. ایستایی معنی و مفهوم خاصی برای انسان امروزی ندارد. زیرا دیگر نمی خواهد زمان را از دست بدهد و بعد به دنبال زمان از دست رفته ی خویش باشد. با طرح این مسئله زمان ، تکنولوژی و غیره... باید پذیرفت که هشاشعر آخرین زبان شعری انسان گیلک است.

* من شاعر گیلک می گوید: هشاشعر زبان من است و من زبان هشاشعر. هشاشعری که روایت گر دغدغه های امروز جامعه ی من است. حال در پایان از منتقدین محترم می پرسم که آیا زبان و ادبیاتی که دارای پیچیدگی های زبانی خاص خودش و زمان خودش است می تواند نیازهای مخاطبان را پاسخگو باشد یا زبان و ادبیاتی که خود را متعلق به تمام دهه ها می داند؟

توضیح: جملات داخل گیومه برگرفته از بیانیه و مطالب گیله وا ویژه هشاشعر ضمیمه شماره ۳۲ شهریور ۱۳۷۴ می باشد.

* جریان موسوم به هشاشعر جریانی نوین در زبان و ادبیات گیلان است که از نیمه ی دهه ی هفتاد رسماً حضور خود را با صدور بیانیه ای در مجامع ادبی گیلان و ایران اعلام داشته است. اکنون در اواخر دهه ی هشتاد به سر می بریم و وارد دهه ی نود یعنی وارد سومین دهه از سرایش این پدیده نوین خواهیم شد آن چیز که به نظر بنده این جریان را تا کنون زنده نگه داشته و خواهد داشت زبان زنده آن است .

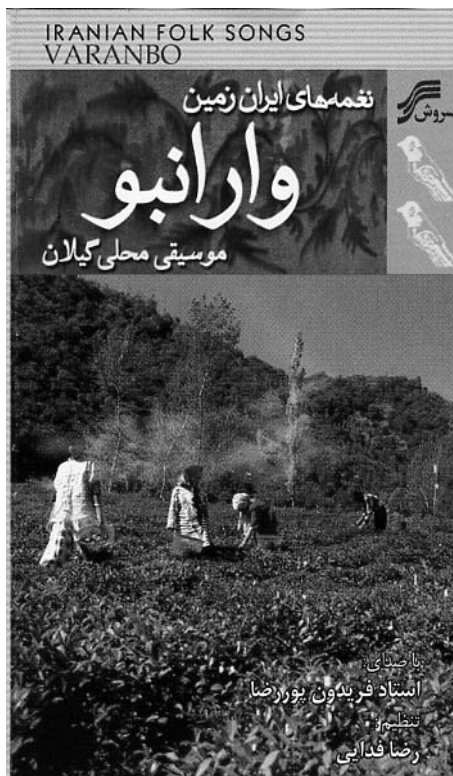
* زبان هشاشعر زبان فراگیر است . گستردگی زبان هشاشعر آنقدر زیاد است که آوازه اش در سرتاسر جامعه ایران و در زبان های دیگر بومی پیچیده است. هشاشعر آن طور که در بیانیه اش آمده «بازتاب حالات درونی شاعر است که در آن « اتفاق می افتد.

* هشاشعر فقط محصول یک یا چند دهه نیست بلکه شامل تمام دهه هایی هست که انسان گیلک زنده است . پیدایش



هرمکتی پیروانی به دنبال خود دارد و همچنین منتقدانی، که این مکتب نو بنیاد گیلک هم از این اصل مستثنی نیست.

* نکته مهم و قابل توجه اینکه هشاشعر در دل و جان و رگ های شاعر گیلک عجین شده که گاه از فرزند به آن نزدیکتر است. زبان شعری هشاشعر تداعی گر حال و آینده است.



نکته دیگر این آلبوم دو بیجارخوانی و دو تصنیف محلی است که گردآورنده ی آنها خود فریدون پوررضاست. همچنین شاعر تصنیف «دونی مو که رخونم» زنده یاد محمدرولی مظفری می باشد. علیرغم اینکه گرد پیری علاوه بر موهای پوررضا بر صدایش نیز نشسته است اما آلبوم وارانبو بسیار زیبا و شنیدنی است و مانند تمامی کارهای فریدون پوررضا که در فضای روستا و بیجار و چایباغ ها می گذرد با موسیقی فوق العاده اش لذت زندگی روستایی و سادگیش را منتقل می کند.



در باب ناسیونالیسم

مهاجر معتمدی لشت نشایی

«هویت یکپارچه‌ی جمعی را بیشتر در میان قومیت‌ها باید جست. قوم‌ها اغلب دارای زبان و مذهب و حافظه‌ی جمعی یگانه و چه‌بسا نژاد یگانه اند. اما ملت‌ها، به معنای مدرن کلمه، ترکیبی از قومیت‌ها هستند. در جهان، جز در برخی کشورهای بسیار کوچک، به نظر نمی‌رسد که ملتی وجود داشته باشد که تنها از یک قومیت تشکیل شده باشد. ملت‌ها مجموعه‌های انسانی‌ای هستند که در قلمرو جغرافیایی معین در زیر فرمان‌فرمایی (sovereignty) یا حاکمیت یک دولت به سر می‌برند. در چنین انگاره‌ای از مفهوم ملت-- که انگاره‌ای ست مدرن-- دولت را قدرت فرمان‌فرمای برآمده از خواست ملت می‌دانند و سرزمین یا کشور را از آن ملت، و دولت را نگهبان تمامیت آن. به همین دلیل، سه مفهوم کشور، ملت، دولت می‌توانند به جای یکدیگر به کار روند. اما قوم‌ها را تا زمانی که دولت بر پا نکرده اند، نمی‌توان، به این معنا، ملت نامید.»

ناسیونالیسم که ریشه در لغت nation دارد برای اولین بار در قرن هجدهم در فرانسه بعد از انقلاب فرانسه به طور گسترده رواج یافت و تا قبل از آن هرگز به صورت جنبش مستقلی وجود نداشت. ناسیونالیسم علاقه جمعی به سرزمین، زبان، فرهنگ و آداب و رسوم را در بر می‌گیرد و می‌کوشد نوعی خود آگاهی جمعی را القا کند. ناسیونالیسم معتقد است هر قومی شایسته آن است تا بتواند سرنوشت خودش را خود تعیین کند و می‌گوید مرزهای دولت باید منطبق بر مرزهای ملت یا به طور خاص تر مرزهای قومیت باشد (ناسیونالیسم قومی) و در عین حال قومی را برتر و داناتر از قوم دیگر نمی‌داند (حتی اگر اینطور باشد). ناسیونالیسم سعی بر آن دارد تا با تکیه بر مفاهیمی چون زبان و حافظه تاریخی مشترک جمعی، خود باوری را در قوم پر رنگ کند تا این خود باوری زمینه ساز آگاهی و در پس آن، دفاع از مرزهای دولت - ملت شود(۱). ناسیونالیسم افراطی اما منجر به شوونیسم می‌شود. شوونیسم با برتر دانستن قومی از قوم دیگر به خود اجازه تجاوز و تعرض به دیگر قوم‌ها را می‌دهد که نمونه‌هایی از آن عبارتند از نازیسم در آلمان و فاشیسم در ایتالیا.

اما ناسیونالیسم گیلک چیست و چه می‌گوید؟ چه می‌خواهد و دنبال چیست؟ ناسیونالیسم گیلک هم با دنباله روی از ناسیونالیسم مثبت بر آن است تا با تکیه بر مفاهیم مهم و اساسی ای مانند زبان، فرهنگ، تاریخ و خرد مشترک جمعی، آگاهی به گیلک بودن را در قوم گیلک ایجاد کند و هویت فراموش شده را احیا کند و کوشش می‌کند با ایجاد حس ناسیونالیستی، از دست رفته‌های این قوم را برگرداند. زبان که از مولفه‌های اصلی هویت می‌باشد نقش اساسی و محوری را بازی می‌کند. سخن گفتن و نوشتن به زبان گیلکی مهمترین مولفه ناسیونالیسم گیلک می‌باشد. از دیگر ویژگیهای آن تکیه بر کار کشاورزی که مخصوص مردم سواحل جنوبی دریای کاسپین است، می‌باشد. کشاورزی مهمترین شیوه ی تولید این مردمان است و نابودی آن به منزله نابودی قوم می‌باشد. زیرا کشاورزی و امرار معاش از طریق آن، با زندگانی مردمان آن گره خورده است. پس باز یابی هویت (گسترش استفاده از زبان گیلکی) و مناسبات اقتصادی(از طریق کشاورزی به سبک مردمان سواحل جنوبی دریای کاسپین) عناصر اصلی تشکیل دهنده ی ناسیونالیسم گیلک می‌باشد. ناسیونالیسم گیلک ایجاد شده است برای احقاق حقوق مردم خود و در آرامش به کار خود ادامه می‌دهد و یک جا نمی‌نشیند.

۱- لازم به ذکر است که یک قوم می‌تواند یک ملت باشد اما یک ملت لزوماً یک قوم نیست و مقصود نگارنده از بکارگیری واژه ملت، قومیت است که یک ملت شده است.

* پاراگراف اول متن از مقاله «درباره هویت ملی و پروژه ملت سازی» نوشته داریوش آشوری آورده شده است.



عنوان بازی عبث در حضور واژه ها!

میرعماد م. موسوی

توجه: این یک نظر غیر کارشناسانه به عنوان یک آفرینش گر و کارشناسانه به عنوان یک مخاطب پیگیر شعر های همه ی زمان هاست!

بدون مقدمه، بدون تعریف هیچ چیز، بدون نقل قول از هیچکس، نظرم را مستقیم و بدون حاشیه می‌گویم:

حالا که ذهن جامعه ی ادبی به حثی باز شده است که هیچ شعری، با توجه به قالبش مورد سؤال قرار نگیرد، نیازی به عنوان گذاری برای شعرها و دسته بندی شان با عناوین خاص (تنها برای مدرن شناسانندن شان) نیست!

درباره ی عنوان «هسا شعر» حرف می‌زنم (و نه شعرانه گی اش) عنوانی که برای شعر مدرن گیلکی در نظر گرفته شد و بزرگان برای آن بیانیه نوشتند. تا اینجا درست! (البته ادبیات مکتوب گیلکی، تحقیقاً از ابتدا در فضای ذهنی تقریباً مدرن جامعه ی گیلک شکل گرفته بود)

اما از آنجایی به زائده گی عنوان گذاری می‌رسیم که در جلسات شعر، اکنون هر شعر کوتاه گیلکی باعث آغاز این بحث می‌شود که: آیا این شعر، هسا شعر هست یا نه!!!؟

من فقط می‌گویم: مهم شعر است! یک نوشته ی کوتاه گیلکی، یا شعر هست یا نیست. اگر هسا شعر، شعر است، به نظرم جدا کردن آن و بحث روی عنوان و دسته بندی اش، کاری ست بسیار بیهوده!



ما منتظر انتقادات و پیشنهادات شما هستیم: zitemagazine@gmail.com, Zite_zite@yahoo.com

امير ما و ايجور گرم باد؟

تازه بنا بويؤ.. هفته اى يكدفه، صوبأين سر، خوئه مئن آدمه خفتا گينه و دئه منئه يخوسه. ظهر سر مألوم بنه كى هوا گرمشى بويؤ و گرم باد، زمين و زمؤنه در برده دره..

خأ تا يكته مريض روزئبه آماده بوكونى.. خيابؤن مئن هممه چى كنه دره زمين سر، سرو ديمؤن سوچ كوئه .. چوشمؤن مئن خاك شنه..

اى جور رو مئن تا حالى بنه كه نه تى كاره مئن هيكلس تا تحويل گينه، نه تى تنايى و دچكسه كسؤن همرا زندگى مئن، تى نزيكؤن حالى بنه كى تو چى كوني و چقد ايشؤنه دوس دانئى!

خأ گرم باد مئن تحمل گودن. گرم بادی كى خوشه همرا هزار و جور درد و مرض دانه و گرم باد زمت، مريضى ئن پادشايى موقه!..

امما بازين گرم باد پسى، برف و بارؤن نوبه.. هانى اى ديلخوشى ئه كى گونه : خأ گرم باد مئن وانكن..

سر آخر اينقد گرم باده تحمل كؤنيم و بارؤن و اوسى بيدارى كشنيم كه وختى گرم باد و خسكى و مريضى تمنا بنه و هوا نم گينه و بارؤن فدئنه، خوتيم..

او زمت، اوشؤنى كى گرم باد همرا ورنكستن و بوشؤن بخوتن، خؤأجى ويريسن، هائن دامؤن مئن و خوشؤن سهمه خائن..

أصنام ايشؤنه به مهم ئه كى او زمت كى اشنؤن خوته بون، كئن گرم باد مئن ايسابون و اون شؤنه به حقسأى گودن و رافايى كشن.. هميشك هيؤره..

هيچچى دئه.. هيؤؤ.. قبرسسؤن بويؤ امئه پاتوق. كى بنيشيم بمرده كسؤن قبرؤن سر جور و پابلوس دودا كونيم، كى هيچجا، قبرسسؤن آرامشه ندأنه.. كى امئه قبرسسؤن مئن، ۲۴ ته آزه دار دره..

جعر خادم بوته ما ياد هانه:

او گور سر نخوس..

او سنگه نبوس!

اكبر پورمحمد

خدای رحمان و رحيم، يادم مى آيد همسايگيمان در روستا مردى خودش را كشت، اسمش رحمان بود!! رحيم؟! نه رحمان! پير مرد مغنى بود، زنش چاق بود و پاى راستش شل مى زد. مى گفتند زنش شيرين عقل است! ۴ يا ۵ تا بچه داشت و يك چند ققيسى(واحد مساحت) مزرعه. آخرش گفتند زنش سرش را خورد!! اما من فكر مى كنم او نخورد!!

مردم روستا كار به اين ندارند كه فلانى خود كشى كرده و نبايد سراغش را گرفت. اصلا حواسشان نسبت كافر شده تا ابد در جهنم پشت هم مى سوزانندش و باز همين!! يك حاج آقا مى آيد شروع مى كند از آن خدا بيمارز ياد كردن!! از من هم بيشتر مى شناسد! توصيفاتش مرا به فكر مى اندازد كه حيف چه گوهرى از كف رفت!!

مردم روستا به خيلى چيزها كار ندارند، به اينكه ايشان كه در همسايگیشان با بنزش داخل ويلا رفت اهل كجاست!! بهش مى گویند تهرانى بود ها!! كلى مى بينند!! مثل شما به نقش اجزا در مانيفست خلقت كار ندارند!! تعجب نكنيد!! شما مى دانيد اين كوه و اين جنگل مثل بهشت است. او كه نمى فهمد، او فقط بلد است به شما بفروشد زمينش را!! كلى با شما پز مى دهد كه مى دانى در همسايگيمان يك عالم مهمان مى آيد و مى رود!! به شما مى گوید كله گنده!! شما در عوض به او مى گوييد پاپتى!!

گفتم زمينش؟! او كشاورز است و يا دامدار. گفتيد به مراتع آسيب مى زند!! گوسفند در بهشتان ول مى كند!! او كه اين حرفها را نمى فهمد. برايش يك جايى در كنار خودتان آماده كرديد. ياد فيلم وسترنها مى افتم كه سفيد ها خير خواهيشان تورم مى نمود و سرخها را متمدن مى كردند. اين طرح چند سالى است كه گروه كثيرى را سعادتمند كرده است!!

بعد به تعدادى كه مزرعه دارند فرموديد كشاورزيتان مكانيزه نيست و بازدهى اقتصادى ندارد پس طرح واردات را پياده كرديد. از آن روز كشاورز روستايى ديگر برنج كيلوى ۲۵۰۰ نخرید!! برنج شما را خريد!! روستايى پول هم لازم دارد، چه چيز زياد دارد؟! زمين!!

شاووز زاده

مى فروشد!! بيشتر هر ۲ يا ۳ هكتار يك خانوار بود الان در هر چند ۱۰۰ متر يك خانوار!! به او كمك مى كنيد!! وام ساخت خانه كم بهره مى دهيد. نه نمى دهيد آخر بنده خدا چند تا ضامن با گردش مالى مثبت مى خواهد!! از كجا بياورد؟! اين را به او نمى گوييد!!

روستا تبديل به شهر ك مى شود!! بدون جاده، بدون آب پاك، بدون سيستم فاضل آب، بدون سيستم دفع زباله!! رشد جمعيت و نياز به كار!! شما كمكش مى كنيد! دلسوزيتان مى شود وام معجزه آساي كم بهره ي خوداشتغال زايى!! نه اين بار پسر احد خانى مى گيرد!! بنده خدا ركب مى خورد چون به او نگفته ايد براى استخر ماهى ۲ برابر اين وام را لازم دارد!! تازه آب هم لازم دارد!! زمين پدرش را مى فروشد به شما!! استخر مى زند اما آب ندارد!! چاه مى زيند برايش!! اصلا سطح آب زير زمينى معنى ندارد چاه پشت چاه!! پدرش در مزرعه كار مى كند، مادرش از واريس مرده است و خواهرش هم با فلانى كه اشتغال كاذب دارد ازدواج مى كند!! چقدر خوشبخت!! رحمان اگر زنده بود عمرا مى مرد!! اصلا مگر سرش را خر گاز زده بود دور از جناب كه بخواهد گور به گور بشود!!

ياد روزهايى مى افتم كه شعر كتاب ابتدائى را نمى فهميدم تاويلش كجاست!! همين جاست!! دست در دست هم دهيم به مهر ميهن خويش را كنيم آباد دست بزرگ شما در دست تاول زده ي روستايى!! ميهن هم آباد و رها!! رحمان هم در جهنم دارد سماق مى مكد!!

چاپ شده در زينه - نيم شماره اول



ضرورت نوشتن این یادداشت، هنگامی معلوم می‌شود که خواننده‌ی آن بداند:

۱) هنوز هم در میان خوانندگان مخالف و موافق زیته و حتی در جمع اعضای زیته، پرسش‌های فراوانی مطرح می‌شود هم‌چون «شما از چه کلیتی سخن می‌گویید» و «مدافع چه موضع و چه وضعیتی هستید؟» و «مرزهای حوزه‌ی کاری‌تان کدام است؟» و اصلاً «شما چه می‌خواهید؟».

۲) و از سویی دیگر، بسیاری از دوستان، شرایط خاص کنونی را پیش چشم ما می‌آورند تا ناه‌جا بودن تلاش‌های زیته را برای بالندگی هویت جمعی گیلک را گوشزد کرده باشند.

هدف این یادداشت و شاید یادداشت‌های آینده، پرداختن به همین چالش‌های از درون و بیرون است.

یکم. همواره، چه در نشریه‌ی نیناکی- طلایه‌دار هویت‌خواهی دانشجویان گیلک -و چه پس از آن در زیته، تاکید ب هویت جمعی با عنوان گیلک، عمده‌ترین وجه تعریف حوزه‌ی فعالیت ما بوده است. اندیشه‌ی ارائه تعریفی مشخص و روشن از آنچه که هویت گیلکی نامیده می‌شود و تلاش برای بقا و بالندگی این قوم، انگیزه‌ی اساسی بنیانگذاران نیناکی/زیته بوده که خوشبختانه به نسل‌های بعدی فعال در این نشریه نیز منتقل شده است.

دوم. مردمان ساکن در منطقه‌ی جنوبی دریای کاسپین، به دلایل اقتصادی، جغرافیایی و تاریخی بسیار، همواره سرنوشتی مستقل از فلات ایران داشتند و تنها پس از یورش صفویه بوده که این سرنوشت تقریباً با سرنوشت سایر اقوام فلات ایران گره خورد.

از طرفی قرائت غالب مورخان عرب و فارس و یونانی از تاریخ ایران و در سایه قرار گرفتن خرده-قدرت‌های محلی در مقابل امپراتوری‌های حاکم بر فلات ایران، مسیر تاریخی-اجتماعی مردمان این سامان را همواره در هاله‌ای از ابهام و به شدت تحت تاثیر قرائت مذکور قرار داده است. در حالی که عدم انباشت سرمایه و فقدان عامل مذهب به عنوان عاملی تعیین‌کننده و در نتیجه فقدان تمرکز قدرت سیاسی و وجود حکومت‌های محلی و ملوک الطوائفی و حیات مذهبی کاملاً متفاوت از فلات ایران -در پیش و پس از اسلام- و نیز پیوستگی فرهنگی- اجتماعی -و حتی جغرافیایی- منطقه با صفحه‌ی قفقاز -به جای فلات ایران-، همگی مبین تفاوت‌های بنیادینی‌ست که ما را در ارائه تعریفی مشخص از هویت مورد بحث یاری خواهد داد.

سوم. زبان به دلیل اهمیت بالای هویتی‌اش می‌تواند مهم‌ترین عامل برای رسیدن به تعریفی دقیق‌تر از یک هویت جمعی باشد و این به دلیل بار تاریخی و اجتماعی‌ست که بر دوش دارد. در واقع زبان، تنها مجموعه‌ای از نمادهای دال و مدلولی نیست، بلکه حامل اندیشه است. اندیشه‌ای که از بستر تجربه‌ی تاریخی یک قوم یا ملت و خاطرات، اقلیم، جنگ‌ها و صلح‌ها و کار مشترک آن برمی‌خیزد. زبان گیلکی، دقیقاً همان پارامتری‌ست که هویت جمعی مورد نظر ما را شکل داده و تعاریف مبتنی بر جغرافیای سیاسی -همچون استان‌های ساخته شده چون گیلان و مازندران و گلستان و قزوین و...- را درنور دیده تا ما را به سوی جغرافیای زبانی و در نتیجه قومی رهنمون سازد. جغرافیایی که مرزهای مشخصی با قوم دیگر ساکن استان گیلان، یعنی تالش‌ها دارد و از طرفی نمی‌تواند جدای از غرب مازندران یعنی رامسر و تنکابن و چالوس باشد.

چهارم. به دلایل بسیاری مردمان مورد بحث ما - هرگز خویش را به نامی واحد و کلی ننمیده‌ایم. همین حالا هم بیشتر از یک عنوان کلی و واحد، عناوین خردی چون لاهیجانی، رشتی، رامسری، کپورچالی و... داریم. و صد البته ده‌ها عنوان و برچسب راست و دروغ ساخته و پرداخته مورخین یونانی و عرب و فارس که این روزها به ویژه ورد زبان درس‌خوانده‌های هر شهر و روستایی است. یکی خود را گیل و دیگری دیلم می‌خواند. یکی کادوس و یکی اماردی و آن دیگری دربیگ! اگر هم تهران‌دیده باشد خود را شمالی می‌خواند و دست کم سعی می‌کند با اتصال به یکی از این عناوین از رشتی نامیده شدن خلاصی یابد. بحث درباره‌ی اهمیت نامیدن و نامیده شدن خارج از حوصله‌ی این یادداشت است و بنابراین می‌رسیم به این واقعیت که عینیت وجود یک کلیت تاریخی -در تقابل با دیگر اقوام و ملت‌ها و دیگر نام‌ها- از سویی و نیاز به ارائه تعریفی مدرن از این مجموعه، ما را وادار به بازخوانی و بازروایی تاریخ می‌کند. این بار اما نه از دید مورخان غیرگیلک و مستشرقان بی‌طرف! بلکه از دید شهروند گیلک زبان. و زبان گیلکی، همین‌جاست که نقش تاریخی خویش را بازی می‌کند. ما همه گیلک‌زبانیم. با وجود تفاوت‌های گویشی که خیلی خیلی کمتر از تفاوت‌های گویشی در زبان‌های دیگری چون کردی یا حتی آلمانی‌ست، و با با وجود تمام این اسم‌ها و نام‌ها و عنوان‌های خرد.

پنجم. در دوران پیشاسرمایه‌داری، بنا به شیوه‌ی تولید، مردمان گیلک‌زبان به سه دسته گیلهمرد، کلایی و گالش

تقسیم می‌شده‌اند که البته این تقسیم‌بندی با اندکی تفاوت در اقوام دیگر- از جمله تالش‌ها -هم وجود داشته است.

این تقسیم‌بندی به نوعی تصویرگر تحول در شیوه‌ی تولید و پیشرفت تخصص بشر هم بوده است. مردمان کوچ‌نشین و دامدار (گالش‌ها)، مردمان یک‌جانشین و کشاورز دیسم (کلایی‌ها) و مردمان یک‌جانشین و کشاورز آبی (گیله مدران) در واقع معرف سه مرحله‌ی تحول در شیوه‌ی تولید و به زیر آمدن بشر از ارتفاعات گیلان و توانا شدنش در زیست در جنگل‌ها و جلگه‌ی باتلاقی آن زمان است.

با تحول اساسی در شیوه‌ی تولید و محو تقسیم‌بندی مذکور، این عناوین تا به امروز به حیات خویش ادامه داده -گرچه خالی از معنای عملی‌شان- و دست‌آویز «قوم آفرینان» شده‌اند تا در شرایط مختلف علم شوند!

ششم. برای ما «قوم‌شناسان» اما، تفاوت در شیوه‌ی تولید نمی‌تواند مبنای تعریف قومی قرار گیرد. حتی اگر با تغییر مرحله‌ی اقتصادی-اجتماعی با هجوم انبوهی از اسامی رنگارنگی چون گالش و گیلهمرد و کادوی و اماردی و... مواجه شویم و یا حتی اگر عنوان فریبنده‌ای همچون «دیلمی» با بار عظیم افتخار تاریخی را در مقابل داشته باشیم. یک قوم یا ملت، در نخستین گام شدن خویش، خود باید خود را بنامد. و زبان مشترک ما، چراغ راه ماست. ما همه گیلکیم. جغرافیای تاریخی ما، از رضوانشهر تا چالوس، علاوه بر این زبان مشترک، وارث تاریخ مشترک، جنگ‌ها و صلح‌ها و سرگذشت مشترک‌مان نیز هست.

هفتم. این میانه، خون و نژاد و نتایج آزمایش دی.ان.ای مسخره‌ترین عوامل در تعریف ما از خویش خواهد بود. هر آنچه هست، روح جمعی‌مان است. روح جمعی گیلک. که تبلوردر زبان گیلکی‌ست.

هشتم. این آخرین بند، تنها گزاره در قبال دومین پرسش آغاز این یادداشت است. آیا غیر از این است که هر کنش سیاسی از سوی هر جامعه‌ای باید از سوی «من اجتماعی» «آن صورت گیرد؟ و آیا غیر از این است که این من اجتماعی نیاز به یک هویت مشخص دارد و اصلاً آیا غیر از این است که هویت‌خواهی و تلاش برای تعریف خویشتن، خود کنشی سیاسی‌ست؟ وقتی یک جامعه، قوم یا ملت با هدف زندگی بهتر و اعتلای حیات مادی و معنوی خویش، برای تغییر وضع موجود تلاش می‌کند، آیا ضروری نیست که هم‌زمان بداند که برای کدام «من» تلاش می‌کند و قرار است چه نقش و جایگاهی در وضع مطلوب داشته باشد؟

چاپ شده در زیته - نیم شماره دوم



دوازده گل بهاری
نگاهی به ادبیات دیلمی و طبری
عبدالرحمن عمادی
نشر آموت
قیمت : ۴۰۰۰ تومان

پشت کتاب:

عبدالرحمن عمادی : حقوقدان و پژوهشگر. متولد بهمن ماه ۱۳۰۴ خورشیدی در روستای "ای نی" اشکور در خانواده ای از طایفه سادات دیلمانی. از نوادگان مشاهیر دیلمی از جمله "عماد الدین ابو کالیجار مناور بت فره کوه دیلمی" از استادان شیخ روزبهان بقلی شیرازی ، مولف کتاب عبرالعاشقین.

عمادی پس از تحصیل در مکتب خانه روستا، روانه رودسر، رشت و قزوین شد و تحصیلات متوسطه را در این شهر گذراند. وی در زمان حکومت مصدق (۱۳۳۱) موفق به دریافت لیسانس قضایی از دانشگاه تهران شد. عمادی هم زمان با وکالت، به پژوهش در مباحث ایران شناسی روی آورد که بخشی از مقالاتش طی نیم قرن گذشته در مجلات معتبر منتشر شده است.

کتاب :

شامل هشت مقاله : (دوازده گل بهاری، شعری دیلمی درباره جغرافیای تاریخی ایران زمین، گوشه ای از ادبیات و لغات طبری-دیلمی، چند واژه کهن و ایرانی بجا و برای صیفی کاری و کشت و توسعه نباتات جالیزی، داستانی از اسکندر و دارا در دو شهر کهن طبری و دیلمی، کشف معناهای یک دو بیتی دیلمی-طبری در قابوسنامه با یازده مثل دیلمی، نوروزبل دیلمی و هازاتی یا قربانی یا آزادی) است.



فرهنگ عامه رودبار (گیلان)
محمد علی جعفری دوآبسری
نشر گیلان
قیمت : ۳۹۰۰ تومان

پشت کتاب :

محمد علی جعفری دوآبسری:

محمد علی جعفری دوآبسری ، دوم اردیبهشت ۱۳۳۳ در روستای دوآبسر رودبار ، در خانواده ای کشاورز متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در رودبار و تهران به پایان برد. کارشناسی علوم تربیتی را در سال ۱۳۵۸ از دانشگاه تبریز اخذ کرد. بعد از فراغت از تحصیل ، ضمن فعالیت در جهاد سازندگی رودبار ، ساوجبلاغ و ناحیه یک

رشت به خدمت پرداخت و اینک بازنشسته آموزش و پرورش است.



واژه نامه طب سنتی گیلان (گیل تجربه)
دکتر سید حسن تائب
نشر فرهنگ ایلیا
قیمت : ۳۰۰۰ تومان

پشت کتاب : لغت و کلمات پزشکی گیلکی بخشی از فرهنگ عامیانه یا فولکلور آن زبان است که باید به ویژه مورد توجه قرار گیرد. در فرهنگ عامیانه پزشکی و طب سنتی گیلان زمین که گילה تجربه خوانده می شود ، مطالب زیادی چون اعتقادات مردم این مرز و بوم درباره خواص داروهای گیاهی (به ویژه گیاهان دارویی محلی) و کاربرد آن ها ، درمان های سنتی و نیز آداب و رسوم و اعتقادات پزشکی نیاکان ما وجود دارد که سینه به سینه به ما رسیده است. هم چنین نام بیماری ها و علائم آن ها و نا اندام های مختلف بدن بخش های متنوع دیگری از این فرهنگ را تشکیل می دهد.

کتابی که در دست دارید کوششی است در ارج گذاری و حراست از میراث پیشینیان در باب طب سنتی گیلان.

تیرما سیزده (جشن تیرگان) در شمال کشور
میثم نوائیان
نشر عطوفت
قیمت : ۲۵۰۰ تومان



پشت کتاب :

امیر بوته تیرما سیزه شو خجیره *** دوس
لبون شربته او خجیره
کمون برنه و چش سیو خجیره *** عید شو
ما یار سینه سو خجیره
امیر بوته دست پازوار خجیره *** کشت
پازوار در بهار خجیره
بی ریشه ریکای زلفه دار خجیره *** چیت قلم
کار بوته دار خجیره

تئاتر گیلان (۱)
فرامرز طالبی
نشر فرهنگ ایلیا
قیمت : ۲۷۰۰ تومان



تئاتر گیلان (۲)
فرامرز طالبی
نشر فرهنگ ایلیا
قیمت : ۲۸۰۰ تومان



سیر تحولات تاریخی اسلام در گیلان
سید محمد تقی میر ابوالقاسمی
نشر فرهنگ ایلیا
قیمت : ۲۰۰۰ تومان



جغرافیای انسانی و اقتصادی گیلان
دکتر ناصر عظیمی دو بخشی
نشر فرهنگ ایلیا
قیمت : ۲۸۰۰ تومان



نقاشی های دیواری بقعه های گیلان
احمد محمودی نژاد
نشر فرهنگ ایلیا
قیمت : ۲۸۰۰ تومان



ما منتظر انتقادات و پیشنهادات شما هستیم:

Zite zite@yahoo.com

zitemagazine@gmail.com

قايٺ ايسايم! ريشه بکنده نيٺمه
هرگز کس و ناکسأ کمر خم نوکودم
دسمال به دستي امره زنده نيٺمه!
محمد ابراهيم سميع

مو تمرين کأ دردم..(٦)
گونن تمرين گودن، گوتن ندأنه
نمأ يته خاک مئن موتن ندأنه
نمأ يته خاک مئن مي ريشه قورصه
چوتو تينم بوشوم؟ سوتن ندأنه؟!
///

مو تمرين کأ دردم..(٧)
مو تمرين کأ دردم
کي دئه عقب دنکثم شؤأجي .
کي هرچثم تاريکأ بون
خؤنه و کوچه خيابؤن،

شؤئه روزأ کونم
مي سورخ مئن ديل مئنأفتؤأجي!..
ميرع.ميم

رنگ رنگ
رنگأ نيگيفته بو.

بو مئن
بو نوبو.
بي!
بي تو باهار نام
أوير.

بهشت،
وهشته.

خاک، رنگ و رو نامؤ.
دو دونيا خاب.

چي خؤب
تي خنده دشکن مره
دپرکسه!

کي جه أزال
زيمين و آسمان دأره
تي رنگ و بويأ سورخ مئن گول!

محمد ابراهيم سميع

لؤلہ پردہ
سل خاطر واسئہ
فوخوس، فوخوس
سنگأبو خشک زمين سر،
خؤره
سرپا دأرأ.

محمد دعايي

١
تي چوم خسسگئہ
فوکون
مي خيال جاده سر.
ايتہ چورت،
مي نأجه يه!

٢
قلم،
پرکسره مي دس مئن
زومستؤن سرما، گيا،
اونہ خاطر بمأ بو

محسن احمدي زاده

چي وأستي بشکني مي شاخ و باله؟
نرسئہ بؤ بيچي مي ميوه کاله
تو يآني هأنقدر مي قيضه دأشتي
ايتہ دارپا نئاي مي دهن تاله؟

محسن احمدي زاده

١
بولبول نوأ بؤستن ييشي پرواز بوکوني
سورخ مئن گول سر بينيشي وازواز بوکوني
گول باغان گيل بوبو، چاکون سينه سپر
تا کي ترأ رودروي گرواز بوکوني!

٢
عين ازہ دار هيچچي ره بنده نيٺمه

مهرداد پيله ورتوشكابد

دوسته يه، سربسته يه!

بيشته خاك

تور ٔ باد ٔ دس

آب آبي جا

فارسا مي دس!

توشكابده،

مي رانیشان!

كئن كئن دارم

تونتر بايي

فارسى مرأ

فأگیری جه من

توشكابدأ

تي رانیشان!

دواری جه من

تيج تيج ٔ ره

پيش دكفي

تا اویا كي..

اي نفر، دئه

توند توند بايه

فأرسه ترأ

فأگیره جه تو

توشكابدأ

خو رانیشان!

دوآره جه تو

پيش پيش بشه

تا اویا كي..

م.پ. جكتاجي

مي غمانه پيشاشؤ بيگيفته مه

تي چومانه آينه

مي روزانه

سرخاب سفيداب امرأ رنگأدرم

مي ديم،

خنده دره

عالم ٔ قلب ٔ فأكلأشه

مي ديل ٔ نأجه 'هيچ كسي نأنه

تأسيانه مره

هر شب، همه روز

تا كویا

بأستی أ تنگامه مرأ تا بوكونه؟

فرزين كارگر

شوروم فورده رامته

سوك دؤوم

فچم فچم

كي مرأ به كولأدأ

أ دراز ٔ راشيا؟

دال به دال هرأى زنه:

بيا.. بيا..

آشنا صدا نيه.

كؤى ايسأ؟

مي وراچوك

دلأ تاريكي ميان،

قورصاً كونه!

تأك و تنهایی..

أمان..

وأ كفته مه.

هأ یا به فلاسكأ بهم.

رسئأ گومان نأرم

شؤنأم،

بكف ويريز..

نوأ ایچی می هوایأ بدأره؟

سین. سیامک

خاكأزه ديل

پور زماته

درچه ديمأ

ألؤ فورسته

دپر كسته جيچأ

می خاكأزه ديلأ

فو زنه

همه تأ كوميگومه

تی اویر نامأ

وأمجيد

کی می دستأ

درچه ديمه

وأر گأنيد !

الهام كيانهور

۱

به چان وارگاده كشكرت

توتورك پشم چوغايه

كيسه کی ورف گوده شاندين دره؟

۲

تول راشه وامجم

تی آمون

تبجه زنن فأندرم.

۳

بج خوشه اورگادن جا

تاتی تاتی

تی دمخته پاماله

توشكه زنم

۴

چو دكفته

چی چی نن فك

گورخانه

خانه مار ديله بوسوجانه.

حميد نظرخواه – كوچصفهان

نئسايی ۲

رافا !

دوواره هيستأ بؤستن وارش جير

رافا !

جو كوكول بوی ايشتاوستن حأج حأجي جه

رافا

گيل گيشه تی تی یا وأ فو بزه

پاتوك پاتوك فوردأن دأره سيا بهار

هارای زنه می گيل زاما

چی جيجايه می گيلان ديل ،

فأندر کی توكه توكه آو بؤستندره .

هسأ

هسأ دئه كور قوقو

اوروشواره كونه أمی سيا جول وأستی

ايچی

ايچی می ديله دَخشأره

كئن كئن دأرم می ناجه يان ره .

سینا مدبرنيا

.

اما جلو جلو شوئن دیبیم تو امی پوشت سر. اول اولان امرا دئیسی، تاریک بو، وارشم زنجیل پایه زیی. اما به خیال تو امی پوشت سر آمون دری. تو به خیال، اما تی امره پا به پایه می. تی چکره کرا کفتان دوبو، کیلی زیی، ترا شی بزه بو هرایتاچی پیله کی.

«چراغان سوسو آمویی، ایتا میدانی بو باغ محتشم هنگدر، جه آ سر تا او سر چراغ واران، می پا درد خُب بوبُ بوُ وارشم بَسابو، دس کلا و دس شوب و پا بازی بو، خیلی یان ایسایید، به گمانم شومام بید. ای نفر دس تاودا می کمر بیگیفست، مرا خورا دوچو کانه، خودور بچرخانه، بخاند :

چرخ، چرخ، عباسی، خدا مرا نندازی...» های می گوش کوف گُفتی :قایم بدار، منم گُفتم: دارم .دارم:

«چرخ چرخ عباسی»

ایوار کی مرا سرادا، دنیا می سر دُور چرخستی، می پایان گاجاؤو، جوفتا بُو، کس به کس بوخورد، سردو کو دکفتم ایتا جولفانی مئن، تاریک بو گوره خوله، هیست بو تا کمر چاله، بکفتم هوتو کی گودیدی یخ بوبوم .

اما ایچه نوشو بیده ییم ده تو امی دونبال سر دئی، بوشورایا واگردستیم، هرچی دوخان دوخان بوکودیم بگردستیم، نتانستیم ترا بیاجیم، تاریک بو گوره خوله، وارشم هوتو وارستی. گومان بوکودیم امه را جلو بزه یی اما مولفتت نوبویم، دوبارده رایا کوناکونا واگردستیم. ده صُب دکفته بوکی فارسه ییم خانه. خانه ام نَسابی، توندا توند امه را خوشکا نوکوده، جاغلانا خبرا کودیم باموئیم تی دونبال، تومام رایا وامختیم، را گوشه کنارنم هتو، تا کی ترا ایتا آزاد دار کونه جیر چل چلافتین بیافتم، واخب نیی. هپارا گوفتی .

کلاچان هوایا گردستیدی غارغار کودیدی، هوا گیلک بویا دایی، گاکلف شال واقم آمویی .بازون خانه کی تی لیباسا بکاندیم، تی جان گننا شام بزه بو تا هبه سر، تی ای طرف دیمام ما بیگیفته بو. جه چوم کول تا گردن لو، هوتو اون پا ماله دوبو . .دراز درازا کفته بی، تی جانا رعشه دوبو، تی چوم پیلک پرکستی، ایتا دپرک بوخوردی ویریشتی تی جا سر سوک بینیشتی بوگُفتی :پا صدا یه، شوئن دره ده .

بوگُفتم :پا صدا؟

بوگُفتی :گوشا دن!

بوگُفتم: نه، هیکی نییه.

بوگُفتی: را دکفته، چره می رافا نئسده؟ می پوتین گالوشا مرا فادید.

بوگُفتم: حله زوده، ای چوم بوخوس، بازون. ...

بوگُفتی: نه، دُترا به تاریک دکفه .

حله باقاید باخی بو هوا تاریکا به کی رادکفتم، سه تا بیم، هر کی دس ایچی دوبو. تو کولار زنا چنگازه بی، کُت پولوکانم تا هبه سر دَسته بی، اون یخام واگردانه بی، هنده گوفتی کرا باد تی گوشا وایجانن دره، تی پیشانی تانم تاف تاف کودی، شلوارا پوتین سر گِت بوکوده بی، گوفتی تی پا پنچه ن سرما جا بیر

بیر کونیدی . نانتیم دوروس شوئن دیبیم یا نه، هیکی نیارستی هیچی بگه، تام تومی بو امی میان گرگردستی .هوا لاب تاریک دکفته بو. وارشم چپ رد وارستی، تی میجک جا آب چولکستی.

سه تا بیم، من بوم و جمشید و تو. وختی را دکفته بیم هوا بد نوبو، دشتکی یا پوشت سر بناییم، هله تازه فارسه بیم سنگ لاخانا کی ایوارکی هوا واگردسته بناکوده سگ سس سرد باد وزستن. وارشم خو امره داشتی، ماقول زمات بو را دیبیم، رابلد جمشید بو کی جلو جلو شوئن دوبو، من میان دو بوم، تونم شل شله کا می دونبال سر، دال به دال واورسه یی :ییانی اما دوروس شوئن دریم، اویرا نوبویم؟

باقایده نوشو، هنده واگویا بوکودی :هه را ایسه، یانی اما دوروس شوئن دریم . گاکودار منم تی گبا واگیرا گودیم، آی سوار هیچی نوگُفتم.

جمشید بو بوگُفت:فتاشتی مرا، را دوروسته، اویرام نو بوستیم، هر وختم اویرا بویم، بدان ترا واخبر کونم.

ده هیکی هیچی نوگُفت تا کی باد، آب شتراخ شتراخ صدایا باورد، بوگُفتم: آبشاره

نه روباره .جمشید بو بوگُفت .

ایچه نوشو، آب سوسو یام به چوم بامو، تاریکی وناشتی فامستن جولفه یا نه . واورسم: جولفه؟ جمشید خوره ننا، نه بوگُفت «هه» نه «نا» تویی گُفتی: «واگردیم، من سینه ابا نانم.» واورسم: آدُور شر پورد ننا؟

چره هیلی کوپترم نها. جمشیدی بو به تنگامه بامو .بوگُفتم: چی یه به کونمان دکفته ترا .بوگُفت: مرا نا، شمه ره چره، من کی بوگُفته بوم، آ وخت سال روز زود شب دکفه، رایام کی اتویه، انم شوما دانستیدی کی شب بداشته هوایا سگ به صارا نیشه. ان تو بی گُفتی: «عیب ناره، سه تاییم، اگرم وارش بزنه، ایچه هیستاییم .منم تی لبله یا بیگیفتم «اهه»، «اهه» بوگودم. جمشیدا غیضا کیفته بو . بوگُفتی: نانتیم روخانا با وئر زئن .جمشید بوگُفت: آدُر شر ایجا روخانا مانا مانا پیله پیله سنگ بنادی کی جه اوپا شا ابا وئر زئن .تویی گوفتی: وابدید وا، واگردیم بختره، ای وخته دیگر، هوا خوشی موقع .جمشید بو بوگُفت: چی یا وابدید وا، نیسف ویشتر رایا بامویم .بوگُفتم: اگه ای نفر سنگ جا تاشا خوره دکفه آب مییان چی؟ جمشید هوتو کی پاموجان، روخان کولا وامختی بوگُفت :اموئن ایچی بو، الان واگردستن ایچی دیگره.

بوگُفتم: امی بامو را نییه مگه؟

بوگُفت: بامو را ایسه ولی ده رات را نییه .تویی واورسه یی :چره؟ بوگُفت: مگر وارشا نیدینی، تاریکی انبستی حله خو پئر گُور .دوبارده بوگُفتی: هر چی بیه، راست رایه، روخان چکه کی نییه .جمشید بو، گُفتی: دوروسته، راست رایه، ولی چوتو فارسن ده باخودایه .سه تاییم، جمشید جلو جلو شوئن دوبو من اون دونبال سر، تونم شل شله کا می پوشت سر. روباره آب صدا ده هیزره نامویی .

سیا سال، سیا ما، رشت

میرعماد م. موسوی



-آزاد، خورم بمرده. هیککس محل نوده.. هیچچیئم نوتِه.. اینه
چوشمؤنأم دبسه بو!

-تی همراً! تام زن دنه لامصب.. تو چی گونی؟ امه خأ چوتؤ
بمیریم؟

-رأسه گونی. آزاد هیچ موقع هیچچی نوت! اینه دورینی بیسه بو،
امما سرپا ایسأبو..

هیککس هیچچی نوت!

تعداد محدودی پوستر روز جهانی
زبان مادری برای فروش موجود
است. دوستان علاقه مند می
توانند برای کسب اطلاعات بیشتر
به میز فروش نشریه در دانشگاه
مراجعه نمایند یا از طریق ایمیل
نشریه با ما تماس بگیرند.

چیسه تا؟ هنده تی زبؤن دخوشته؟

/-ژگله زن مردأی! ژگله زن! هرکه هوجوری کی زیندگی بوده، مینه!

۱۵۸۳ شریر ما // دی ماه ۱۳۸۸